۱۳۳۹

رسوائی در لندن

ترجمه

از فرانسه به فارسی

محمدحسین شریف کاشانی

۱۳۰۲

۱۳۳۹
۱۷۵۱۹

رسوائی لندن

ترجمه از فرانسه

فارسی

محمد حسن خان

سنه

۱۳۰۲

۱۳۳۹

رسوا در لندن

ترجمه

از فرانسه به فارسی

محمد حسین شریف کاشانی

۱۳۰۲

۱۳۳۹
۱۷۵۱۹

رسوائی لندن

ترجمه از فرانسه

فارسی

محمد حسن خان

سنه

۱۳۰۲

رسوائی لندن

بسم الله الرحمن الرحیم

پال مال گازت که یکی از روزنامه‌های آزادی طلب مطبعهٔ لندن است و هر روز
بطبع میرسد بلکه گاهی برابطهٔ کثرت مشتری و طالب همان نسخه روزی پنج
مرتبه منطبع میگردد در نسخهٔ مورخهٔ شنبه ششم ژولیه گذشته مطالب،

درعنوان سرورق روزنامه این عبارت را درج کرده بود

(مطالعه کنندگان محترم من) اگر میل بقرائت و استماع بعضی مطالب
نا ملایم که موجب تألم و وحشت خاطر آبرومندان است ندارید از پیش
خبر میدهم که خود را از ابتیاع و مطالعه اوراق منطبعهٔ من که در ایام
دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه آتیه از طبع خارج خواهد شد
معاف و محفوظ دارید)، بالجمله روزنامهٔ مزبور برحسب وعده خود کشف بعضی

آتیه
آینده

مطا

مطالب حیرت انگیز که مایهٔ عبرت آبرومندان و اهل غیرت تواند بود
در صحائف خود نموده بود که ما بدون تغییر مطلبی و تحریف عبارتی عین
آنرا با نهایت دقت و کمال صحت ترجمه نموده مینگاریم،

اعمال قبیح و افعال شنیع که نویسندهٔ این روزنامه انگلیس هموطنان خود
نسبت میدهد و همه را بی پرده مسطور میدارد خود مدعی است که یا اغلب
آنها را رأی العین دیده یا از خود مرتکبین که وثوق بقول آنها بوده استماع نموده است
پس شک و شبهه نتواند بود که آنچه تحریر و بیان نموده از شائبهٔ اغراق
و خلاف بری است و تماماً محض صدق و صدق محض است، چنانکه
خود نگارنده از کمال اطمینان بصحت قول خود و صدق مطلب دو نفر از
کشیشان معروف انگلیس را که یکی (کاردینال مانینگ) و دیگری
(آرشوک کانتربریس) است ملتمس میشود که قبول ریاست مجلسی را

رأی العین
بچشم دیدن

نمایند که در آن انجمن طرح و تحقیق این مسئله شده باقامه شهود و بینه
کشف و اثبات مطلب شود، و مقصود و غرض ما از ترجمه این لایحه فقط
همین است که اهالی فرانسه را از آداب ذمیمه و رسوم قبیحه ملتی که قریب
یکصد سال است از روی کذب و تزویر ناموس بی آلایش و عصمت و عفت
خالی از خلل ما را سرزنش و نکوهش میکنند خبیر و بصیر سازیم و بالفرض
ملت فرانسه هر قدر ذمیم الآداب و رذیل العادات بوده باشند
بعد از این شرحی که خود روزنامه انگلیس در حق انگلیسان مینویسند معلوم
خواهد شد که تاکنون به بی غیرتی و بیعاری در رذالت و زشتکاری
ایشان نفهمیده و نشنیده، هر کس کتاب ما را بخواند نفرت فوق
العاده از این ملت مغروره که بتهمت و افترا عادت کرده اند هم خواهد
رسانید، و اهالی مملکت فرانسه بعد از ملاحظه این فصل معلومشان خواهد
شد که بچه اندازه مورد بدنامی و اتهام انگلیسان بی ننگ و ناموس شده

وبهم

وهمیشه بی خبرانه سر انفعال در زیر داشته اند، اگر در مملکت ما العیاذ بالله
چنین حادثه شنیعی روی میداد دولت مجبوراً مرتکبین را بدست آورده
مورد عتاب و خطاب و مؤاخذت و تنبیه سخت مینمود اما افسوس که
در لندن اشخاصیکه فاعل افعال قبیحه بوده و هستند اکثری از شاهزادگان
معظم و نجبای محتشم و لردهای آبرومند عزیز و اجزای پارلمنت دولت انگلیس
میباشند، و با وجود یکه اسامی ایشان اغلب برمز و کنایات و برخی بوضوح
و صراحت تحریر شده هیچ تنبیه نشده بلکه تماماً با کمال عزت و احترام
بمشاغل عمده و مناصب عالیه مشغول و منصوب بوده بکمال برقرار و
فرمانگذارند، و ذره خجلت و انکسار بارکان جلالت و اقتدار ایشان
راه نیافته است، باری بعد از این مقدمه اینک بذکر و تفصیل کماهی
مطلب میپردازیم،

فصل اول اگر ما معتقد بقصص و حکایات یونانیان قدیم شویم بایستی

این حکایه را مینویسیم، در زمان قدیم اهالی آتن پس از یک محاربه و
جدال سختی که با سکنهٔ جزیره کریت نموده و اهالی کریت بر آنها فایق آمده
عهد مصالحتی مبنی بر چندین فصل ما بین ایشان منعقد شده در یکی از فصول
این شرط مندرج کردیده بود، هر نه سال یکمرتبه بایستی اهالی آتن
از بنین و بنات وطن خود نه دختر بکر و نه پسر غیر ملتحی بجزیره کریت ارسال
دارند، و رسم آتنیان در ادای این شرط چنان بوده چون سر وعده
میرسید تمام امارد و ابکار شهر را در میدان وسیعی حاضر کرده بسهم قرعه
میپرداختند، قرعه بدبختی بنام هر پسر و دختر بیچاره که بیرون می آمد آنها را
عنفاً از ابوین و اقوام ایشان جدا کرده و در کشتی که پوشش و شراع آن
سیاه و علامت عزا بود نشانده بسمت کریت روانه میکردند، کریتیان
این چهارده تن جوانان آتن را که یکدفعه از حجر پرورش پدر و مادر دور افتاده و هرگز
ترقب چنین تهلکه و سختی برای خود نداشتند از کشتی در آورده بعقبهٔ دوال

[illegible]
ابکار
عذرا

که مسکن (مینتردیو) بود می افکندند، مینتردیو که نصف بدنش
مشابه انسان و نصف دیگر بصورت گاو بود آن دختران ابکار
و جوانان پری رخسار را چندان رنج و عذاب مینموده در زیر چنگ
و بال آن جثهٔ عظیم نقد جان تسلیم میکردند، عقبهٔ دوان طوری وسیع و
و بزرگ و مدخلش باعوجاج و پیچ در پیچ بود که هر کس داخل آنجا میشد دیگر
راه خروج نمی یافت، دو سه نه سال بدین منوال گذشت، موعدهٔ نه سال
چهارم که رسید اهالی آتن از زیاده تاب تحمل این ظلم عظیم نمانده بپادشاه
شوریدند، و او را تهدید بقتل نمودند پادشاه متحیر به طزه شد که یکی از پهلوانان
نامی عصر بود طزه که روزگاری برد سودای عشق دختر خورشید منظر پادشاه را
در سر میپخت، برای استخلاص معشوقهٔ خود دامن همت بکمر زده مصمم
شد که یکتنه از آتن بجزیره کریت رفته مینتردیو را مقتول و اهالی آتن
و کریت را از شر وجود او آسوده سازد، این بود که بکریت سفر نمود

جثه عظیم
[illegible]
[illegible]

ومردانه بعهد خویش وفا کرده ساحت آن جزیره را از لوث وجود منتشر دیوها

فصل دوم

اگر این حکایت افسانه نباشد بغیرت و حمیت اهالی آن هزاران آفرین و تحسین باد و برخلاف به بی‌غیرتی و بی‌عصمتی اهالی لندن صدکرور تقبیح و توبیخ، چراکه در همین روزگار نه یک شب بلکه هر شب در عقبهٔ دجال عصر یعنی دار الملک لندن نه هفت دختر بکر بلکه چندین هزار ابکار دوچار چنگال منتشر دیوهای انگلیس‌اند که این ابکار صغار و دوشیزگان خردسال و قرص صبح کرده و پرتو شعاع خورشید بر روی گلگونشان افتاده بود همه چون غنچه نشکفته در پس پردهٔ عفت نهفته بودند، اما همینکه شام کرده در روز نکبت‌بار بسر رسید دامن عصمتشان از خار شهوت دیوسیرتان آدمی‌خوار انگلیس دریده چون گل پژمرده در راه خواری و بی‌اعتباری ساقط شدند و درج بسته که متاع رواجشان بود بدست مشتریان ناهل شکسته و بتاراج رفت، البته سالی پنجاه هزار از این دوشیزگان صغار در مدینة الزناء لندن مفضی و بدسیرت شده ناچار در سلک فواحش در می‌آیند، یعنی بعضی از آنها که بالنسبه طاقت و قوتی دارند ممکن که در وقت ازالهٔ بکارت جانی از این صدمه بسلامت برده روان عزیز بر سر کار شهوت رانی مردان انگلیس ننهند، وگرنه قریب دو ثلث دیگر که هنوز از خردسالی تاب تحمل این بار گران ندارند، پس از فراغ از کار هلاک یا چنان مجروح میگردند که بعد از چندی بواسطهٔ عدم اهتمام بمعالجهٔ آنها تلف میشوند، و اجساد آنها را امواج رودخانهٔ تمس در آغوش میگیرد، اشتهای دیوان آدمی‌خوار لندن بدرجه ایست که هیچ چیز در عالم سد اشتها و دفع شهوت آنها را نمی‌کند و هرچه دوای علت و غذای شهوت باشد روان آنها میرسد، گوئی شهوتشان شدیدتر و آتش میلشان افروخته‌تر میشود، مثلاً همین امشب مخصوصاً اکثر ابکاریکه [illegible] بدام شهوتیان لندن گرفتار میشوند در زیر بار شهوت رانی آن بهائم طبعان بی‌تمیز نقد جان عزیز را از فرط رنج و عنا بباد فنا میدهند، و مردم لندن که عموماً

لوث
زنگ

دوشیزگان
دختران
بکر

مفضی
[illegible]

خود را چکیده تمدن میدانند و سیویلیزاسیون و تربیت را صفت خاصه
خود می شمارند اگر در این مسئله اظهاری بایشان شود دامن جلال و کبریای
خود را هیچ بگرد تألم و تفکر و غبار ملال و انفعال آلوده نمیسازند و چنانچه
ولیعهد انگلیس که خود را بالاستحقاق وارث تاج و تخت ممالک فسیح المسالک
انگلستان میدانند و بعقیده او و جمعی از مزاج گویان او عنقریب متکی تخت سلطنت
و فرمانروا خواهد شد که باش چه هر تربیت و تمدن نند اظهار شود با کمال فارغبالی
شان خود را تشبیه نمیکوید من چه. تصورات انسانی برهٔ فسق و فجور و نخوت و غروری
که لندنیان می پیمایند پی نمیتوانم برد و در عالم انسانی این گونه شهوترانی را
نمیدانم چه باید خواند و چه لباس صلاحی بر تن فعل قبیح پوشاند. اگر مرد آدمی
سیرتی چنین افعال ناصواب در عالم خواب ببیند البته تا به بیداری نیاورده مضطربانه
بیدار میشود و از ذکر احلام خود شرم مینماید. من هنوز یکباره مأیوس از
فتوت و غیرت انگلیسیان نیستم و باز امیدی این را دارم که لجامی از آهنین

بفولاد

بفولاد خشن بدهان صاحبان شهوت بهیمی لندن البته وحدی برای فسق
و فجور متمولین آن شهر قرار داده شود که کمتر فقرا و خوار ابکار لندن را غنیمت
شمرده با آن سیه روزان آن معاملت کنند که دیوان و دال و
دست پروردگان دهر زال با ابکار آن نمینمایند. در این قربانگاه
شهوت لندنیان سالی چندین هزار دوشیزه خردسال قربانی
میشوند. من نمیگویم در شهرهای بزرگ از قبیل لندن و غیره روسپی خانه
نباشد. البته طبیعت انسان خصوصاً جوانان و مردان عزب آتش
شهوت مستولی است و از دفع و اطفای آن گریز ندارند. اما بایستی
مثل سایر بلاد عظیمه انگلیس شده اماکن معینه و مواقع مخصوصه برای دفع
شهوت وضع شده و هرگز از آن حدود و مواقع تعدی و تجاوز ننمایند
اما ابکار صغیره را بمکر و حیله ربودن و بدام بلای شهوتیان قوی جثه
بی باک مبتلا نمودن و نفس محترم بی گناهی را برای چند دقیقه حظ نفس بهیمی

بکرا

روسپی خانها
جنده خانه

[illegible]

فاجری بواسطه هلاک افکندن یا مادام العمر لکه ننگ و عار و رسوائی و داغ
بر روی او نهادن از طریقه مردمی و مروت دور است، ای ملت
انگلیس که خود را عزیز و شریف میدارید و معصوم و عفیف می پندارید
اقلا باین ابکار صغار و چشم بستگان روزگار چندان مهلت دهید که ملتفت
شوند خیال شما با آنها چیست و تکلیف آنها با شما کدام، نه آنکه آنها را
غافل و بی خبر بحیله و کیسه در بند و قید خویش کشیده و پرده عصمتشان دریده رها
کنید و متاع دوشیزگیش بیبها اگر چه از شما متمولین انگلیس چه توقع است
که جمع سکوک ذهب را صاحب مذاهب و جلب دنانیر را بهترین دین و آئین دانسته
برای حظ نفس و متابعت هوا و هوس خویش از هیچ منکری کراهت و تشویشی ندارید
در پانصد و نه سال قبل از میلاد در مملکت روم بواسطه زنا کردن پسر پادشاه
با لوکرس که یکی از خواتین عفیفه بود اهالی مملکت را غیرت طبع مانع از تحمل
این امر منکر شده وضع سلطنت را برهم زدند و آئین جمهوریش گرفتند

دختران باکره کوچک

دوشیزگیش دختری

اما لوکرس از خواتین محترمه متموله بود که بواسطه او سلطنت مستقله مبدل بجمهوری شد
الا که بیچارهای لندن در عداد خواتین محترمه نیستند تمول و مکنتی ندارند طایفه مقتدر
بلکه عشیره معینی برای آنها نیست که دادخواهی آنها را بنمایند، این است که
اگر پسر ملکه و اشال او پرده ناموس آن دوشیزگان بیچاره بدرند مخالفی
ندارند که وضع سلطنت انگلیس را تبدیل بجمهوری کنند، سیل خون که در پای
تخت فرانسه در جمهوری اول جاری شد محض بواسطه بی عصمتی و شهوترانی
لوی چهاردهم و لوی پانزدهم بود اما اهالی انگلیس که خود را غیور میدانند
و غرور تمدن در سر دارند شاید از مخنثین و مخنثات و جماعتی که بدلالی مشغولند
مالیاتی میگیرند و از این اعمال شنیعه اغماض مینمایند،

فصل سیم برای تحقیق این مسئله که دور از تصور هر ذی عقل بود
چند نفر از معارف انگلیس را از هر طبقه با خود شریک نموده همراهی و مرافقت ایشان
بمواضعی که من آنها را دوزخ و قعر جهنم حقیقی مینامم گردش کردیم بصیرت و

دختران

مخنثین
مردان مخنث

مخنثات
زنان مخنث

وتجربه غریبی در ظرف این چند هفته که در این بلد مشغول گردش بودم برای من حاصل شد، با اشخاصیکه در ذروهٔ آبرومندی و شرف جای داشتند معاشرت نمودم و با کسانیکه در حضیض رذالت و وقاحت ساقط بودند مؤانست کردم، به روسپی خانها رفتم برقصخانها داخل گردیدم اشخاص مختلف از عامی و عارف و وضیع و شریف دیدم با قوادان و جاکشان نشستم با قضات و کشیشان مجالست نمودم تا کشف این اسرار کردم و به سیرت این قوم بصیرت یافتم، شهر لندن را شبیه به مدینهٔ گمرح که از مداین قوم لوط است دیدم، و مستنظر یک بلای آسمانی و غضب ناگهانی برای اهالی این شهر هستم حقیقت من هرچه در این شهر سیر کرده و حالات و عادات اهالی را بنظر دقیق و دیدهٔ تحقیق مشاهده نمودم خود را در پای تخت یک دولت متمدنی نیافتم دیدم شهریست که دارالزناش باید خواند نه دارالملک مردانش را همه زانی و قواد دیدم و زنانش را زانیه و قواده، نه اینکه تنها طبقات پست

[illegible]

قضات حاکمهای شرع

قواد جاکش

با این اعمال شنیعه مشغول و مرتکب بودند، بلکه بیشتری از اعاظم مملکت و لردها و اجزای پارلمنت دولت هم باین شنایع اشتغال داشتند، این لردها و اجزای پارلمنت را بظاهرشان باید نگاه کرد و وقعی بشوکت و جلال صوری آنها نباید نهاد چه غالب آنها که در مجلس پارلمنت و سایر مواقع و مجالس رسمیه در بادی نظر مردی محتشم و فحول معظم بنظر میآیند و چنان خود را از فرط توقر و تبختر جلوه میدهند که شخص تصور میکند که جوهر فتوت و انسانیت و معنی آبرومندی و شرف با گل خلقت آنها سرشته شده است، اما اگر کسی با من سفری کرده در روسپی خانها یا سایر مواضع لهو و لعب همراهی مینمود آنوقت میفهمید که اینها چه بهائم هستند بصورت اعاظم، و میدید گرچه ارذالی هستند در کسوت رجال همه روسپی صفت و درونی پر از شهوت، در ارتکاب معاصی حریص و ولوع و از انواع ملاهی غیر ممنوع، خاصه بعضی لذائذی که از غلبهٔ شهوت و خارج از طبیعت است، (لاطی و ملوط بودن) غالب لردهای آبرومند

جنده‌ها

ولوع [illegible]

لاطی کونکن

ملوط کونده

انگلیس مأنوسند و میل مفرط بدعوت کردن مردان قوی‌گردن بخود دارند
باین هوای پستی که مخلوط بزنا و لواط و محرک شهوات است یک شخص اجنبی
دیر عادی میشود. اما همینکه چندی ماند تدرجا طبیعتش منحرف شده به بیغیرتی
و رذائل مأنوس و مانند انگلیسیان دیوث میشود. اسم جزیره انگلیس را بریطانیه
گذاشتن خطاست و اسم با مسمّی باید این جزیره را موسوم به جزیره سیرسه
کرد. البته تفصیل جزیره سیرسه بر مطالعه کنندگان معلوم است. ولی از آنجا که
شاید بعضی از آنها مطلع و واقف بقصص و سیر افسانه‌های یونانیان قدیم نباشند
ما چگونگی این حکایت را بیان مینمائیم. اولیس پدر تلماک وقتیکه
از جزیره ایتاق بجنگ تروا میرفت در بین بحرپیمائی کشتیهای
او بجزیره رسید که ملکه آن جزیره سیرسه جادوگر بود. و این ملکه علاوه
بر اینکه در جادوگری معلّمه سامری بود. و همچنین با اسرار ساحری
همراه نیز شبقی بکمال داشت و شهوتی برجال. اولیس با فسون سحر و

شبق [illegible]

افسون

افسون کرده بصورت گراز در آورد. و روزگاری دراز با آن جماعت
ممسوخه مجامعت میکرد. و شهوت نفس را هر نفس دفع مینمود. تا رب النوع
دریاها که حامی اولیس بود او را با سپاهش از آن ورطه نجات داد.
فرقی که سیرسه جزیره بریطانیه با سیرسه افسانه دارد این است که
سیرسه ساحره قدیمه اگر صورت رجال را قلب و ابدال [illegible]
گراز در می آورد اما در باطن آنها تصرف نداشت. و سیرت بشریت و معنی
انسانیت همه باقی بودند. اما سیرسه ساحره جزیره بریطانیه که حالا
ملکه انگلیس است. و زنی پر فسون و تلبیس است. و در دفع شهوت خود و کسان
خود. باطن انسانیت و سیرت بشریت را مبدل بحیوانیت و خنزیریت مینماید
زیرا که این مردم انگلیس اگرچه در صورت انسانند ولی در باطن و ضمیر کلب و خنزیر
از هر خبیثی خبیث‌ترند و از هر ابلیسی پر تلبیس‌تر. در این چند هفته که من بسیر و
سیاحت مشغول بودم حالت خویش را مشابه به دوزخیان میدیدم که چنانکه

ممسوخه
بصورت حیوانات

بریطانیه
مملکت انگلیس

تلبیس
پنهان داشتن مکر و عیب [illegible]

خنزیر
خوک

ریم
بمعنی چرک که
از جراحت برود

بقیه‌ی مسلمین شراب آنها از ماء حمیم است و غذای ایشان از چرک و ریم زوانی
و زانیات، غذا و شراب روحانی منهم همین بود، من با چند نفر رفیق که
بلدیت مرا میکردند در چند هفته زندگانی بدی داشتیم، ولی فایده‌اش
این شد که مطالب مجهوله کشوف کردم و معایب مکتومه معلوم، چنانکه
متمدنین لندن ننگ نهفته و عیب نگفته داشتند بچشم حیرت دیدم و بگوش
عبرت شنیدم، حشر نشر زناکار انگلیس را در این کار شریک و دخیل ملکه انگلستان
سرخیل اهل فسوق و عصیان فهمیم، اسمی از آنها ذکر نمیکنیم چراکه دشمنی با وجوه ما را
غرض نفسانی و عداوت شخصانی با فردی از افراد نیست، همینقدر از شما فاسقات
و مشاهدات خود ما را تماماً برشته تحریر میکشیم و بعد تحقیق و استنطاق بیطرفانه
بچند نفر از اعاظم انگلیس که مأمور کشف آن قبایح شده حوالت میکنیم چراکه
متجسسیم نه تهمت زن و مفتری،

فصل چهارم در ظهار زرد و فلسوفان مجرد از طبقه اعالی بابی تمیزان

زرد
حقه

ادوار

فرومایه و سبکساران پست پایه از زمره ادانی، هیچ غیرت که کسی دیگر ایشان قصه را
بشنود و به تنش برتعش نگردد یا روحش مشمئز. این ازاله بکارت اطفال
در سن صغر مسئله ایست بسیار مهم، این دوشیزگان صغیر بیچاره لندن قیمت
نشنیده که بچه اسباب ننگ و عار و تهیه ناگواری قوادان و مخنثین تهیه و تجهیز
و سیه روزی آتیه آنها را می‌بینند، و تدابیر که در این کار میشود چندان سهو و آسانست
که تصور نمی‌آید که جرمی باین عظمت را باین سهولت توان مرتکب شد، این فرقه
ابکار زانیه ورای فواحش و قحاب معینه شهر هستند، این طبقه اخری که شمار
بر چندین هزار میباشند، روز و شب بیحیا و حجاب در کوچه و طوار سیر کرده و
بدون شرم و آزرم، با زبانهای نرم و بیانهای گرم مردان را بخود دعوت
میکنند، اما طبقه اولی که عبارت از ابکار زانیه باشند، نه کوچه گرد و
جوینده مرد نمیشند، این بیچارها که نا شده روزنامه پال مال گازت
از آنها سخن میراند، و ما نیز آنچه با دو شاهد تجسس و تحقیق از حال این مظلومات

دوشیزه
دختر بکر

قوادان
جاکشها

آتیه
آینده

قحاب
بالکسر جمع قحبه بمعنی زن فاحشه
بدکاره است

طوار
خیابان

نموده ایم. هشت سال قبل از این در وقت منازعهٔ روس و عثمانی
کلادستون صدراعظم انگلیس که آنوقت از صدارت دولت مخلوع و وکالت
ملت باو مرجع بود. نه آیا از فریاد و فغان خود در مجلس پارلمنت سموات
آسمانها را بزمین و زمین را باسمان زند و طعن و لعن بدولت عثمانی نمود که سواران
چرکس عثمانی در ایالت بلغارستان هتاکی بهر نوع تعدی و خونریزی دلیرانه سعی
ناموس نسوان شبه جزیرهٔ بالکان میکنند. ای صدراعظم آبرومند
و ای وکیل معظم سربلند! اگر تو چنین غیرت داری و پاس ناموس نسوان
بلغار داری پس چرا هر شب و هر روز چندین صد نفر دوشیزگان صغار
وطن خودت را بحیله و تمهید یا بتطمیع و تهدید مرفیقهٔ بی سیرت میکنند
و عفاف پردهٔ ناموسشان میدرند، و تو میدانی و شاید خود نیز مرتکب و شرکت
کرده هیچ نمیگوئی. با این صبایا که غالباً سنشان هشت نه الی ده دوازده سالست
و هنوز هیچ معنی مجامعت نمیدانند، و انگار را محض ملاعبت پندارند [illegible]

دوشیزگان
باکره
صغار
کوچک

[illegible]

از ایشان از کیفیت و لذت مجامعت پرسند جواب گویند مشابه خواریدن
گوش است. دلالان محتال آن بیچارگان را از دست ربوده و غالباً با دویهٔ
مخدره بیهوششان کرده در بستر بخوابانند و لردهای آبرومند و قوی پنجهٔ
انگلیس را با آنها دعوت مینمایند. یا اگر لرد بزرگوار میل بجماع صغیرهٔ
مدهوشه نکرده و میل و شهوتش مقتضی این شده قبل از مجامعت ساعتی دو
ملاعبه و ملاعبت کند، آن صغیرهٔ بیچاره را در یک اطاقی اندخته و ابواب آنرا
سد و دو ساخته، لرد عظیم الجثهٔ محترم را از مدخل مخفی وارد آن اطاق میکنند
که لامحاله یکی دو ساعت با هم در آویزند و در هم پیچند تا حالت بیقراری و
اضطراب آن دوشیزهٔ وحشت زده، قوهٔ شهوت لرد آبرومند را از هم
بهیجان آرد. آنوقت عفاف صغیرهٔ مضطربه را از زیر رکاب کشیده ازالهٔ بکارتش
بنمایند. و در عوض شکستن درج لعلگون و ربودن گوهر مخزونش که دست طبیعت
بدو ودیعت داده، و بدین یکدانه گوهر تاج فخار بر سرش نهاده، و از تاراج

[illegible]

آن بی بدل، تا زنده است تنگ زده و مجبور است، وجهی معدود باو عطا
کند، پس آنگاه در را بگشایند و او را از خانه بیرون نمایند، من یکی
از این دلالان که در قیادت استادی ماهر و در تلبیس بلکه رب ارباب مخنثین را
و رئیس معهود، و سالها بدین عمل زشت مداومت داشت، مراجعت نموده گفتم
آیا در اینوقت روز برای من مقاربت با یکی از این ابکار صغار ممکن است، مرد بدون
تفکر و درنگ گفت البته ممکن است، و فی الحال کنیز ملکه چند نفر را برای تو حاضر
میسازم، گفتم بچه مبلغ جواب داد که البته بوجاهت آن دوشیزه است
من چند تن از آنها را برای تو حاضر می‌سازم، تو هر چند از آنها را بخواهی یک یا
دو یا سه انتخاب کن آنوقت قیمت منتخبات معین میگردد، گفتم این ابکار
صغار طوعاً راضی باین عمل هستند یا نه، گفت نه تنها راضی نباشند بلکه هیچ
نمیدانند با آنها چه خواهد رسید، گفتم این جواب تو اگر بیان واقع باشد
نعوذ بالله، باید بزودی منتظر قیام قیامت بود و از آن ترسید که آسمان

بزمین

قیادت
جاکشی

ابکار صغار
دختران کوچک

دوشیزه
بکر

بزمین افتد، جواب داد که با تو شرط میکنم در آن اطاق رفتن خواهی نمود توقف
آن یک جو با زمین نیاید چه رسد باینکه آسمان بزمین افتد، گفتم مسئله دیگر بود
بکار، این طفل صغیره اگر فریاد و فغان کند البته اهل کوچه و همسایه فریاد او را
شنیده و پلیس ما را فی الحال گرفته تنبیه مینماید، خندید و گفت مگر جماع شما
طولانی است، و لطیره الا الاغ هستید والّا منتهای مدت مجامعت از حین
ادخال تا وقت انزال از دو الی پنج دقیقه بیش نیست، جماع شما نهایت
پنج دقیقه طول بکشد، و آن صغیره پنج دقیقه نصفاً فریاد نماید، تا همسایه‌ها خود را
حاضر کرده و بخواهند داخل اطاق شما شوند کار تمام شده است، گفتم
در فرانسه اگر کسی طفل صغیر را رباید جزای شرعی او حبس مؤبد است، گفت
در صورتیکه از دست او عارض شوند، امّا در لندن مفعوله که فاعل خود را
نمی‌شناسد تا شکایت او بمحکمه برد، این امر یکدفعه است و شاید دیگر
مادام العمر یکدیگر را ندیده و نبینند، گفتم این اعمال و اتفاق در این عصر روی

میدهد

رباید ارقه

بیرون ریختن آب کنایت
از انزال مرد
باشد

گفت، مادامی که مسکوک در دنیا باقی و مقصود از عالم است، و مادامیکه مخفیین
و مخفات زنده و سالم، و تنبلین معطلی و پر شهوت، و نسوان ضعیفه و جاهل
حماقت، این اعمال بوده و خواهد بود.

فصل پنجم یکی از اجزای مجلس محترم پارلمنت سالها بوده که شناسائی
و مراوده داشتم، شبی بخانه او رفته او را بخلوتی برده سخنی بادی در مطلب
مذکوره گفتگو کردم، و اظهار تعجب زیادی از این افعال شنیعه نمودم، دستی از
روی تمسخر به پشت من زده خنده ممتدی کرد، و گفت گمان نمیبرم که این اطفال
صغار آنطور که تو شنیدهٔ قبل از وقت تکلیف و دوره بلوغ
حریف خود نمیباشند، و محض عفت بودن هیچ رضا و رغبت با آنها مباشرت
کنند، چون در مملکت انگلیس دهان فقیر زیاده مخصوصاً دختر خود را
تا سن شانزده و هفده حفظ میکنند و نمیگذارند با مردان ضعیف معاشرت کنند
که مبادا فریب خورده بعشق خودشان نزد آنها رفته بکارت خود را از دست

برهنه، و در این سن که دختر هنوز چیزی نفهمیده و البته از مجامعت هم لذت
نمیبرد، اگر کسی قرضی است و پنج لیره بکسان فقیر این دختر بدهد بکارت
او را بفروشند، تو اگر پول داری و رغبتی باین کار، من خود قبول میکنم
در دو ساعت صد دختر دوشیزه برای تو حاضر میکنم، این معامله است
مباح و خارج از این اصطلاح قبیح، حکایت خوب و ردی در بودن
عوام غر زدن در کار نیست، دادوستد رایج بازار، و متاعی است
شش سال است تجاره رضا بیع و مشتری نفروشی پرسید و اقدام میکرد
من را برای اثبات مدعی مرحله برفیق نویسم، و تو را به یک جنتلمنی که از رفقای
مخصوص من است آشنا و مربوط میسازم، و در این قسم اعمال مروت
مجرب و وقادار، و هر نوع فسق و فجور را تمیز و ماهر، همانطور که سعدیشین و
اهل دعا هر شهر که وارد میشوند سراغ معبد و کلیسا را میگیرند، این جوان
جنتلمن هم هر شهری که داخل میشود بروسپی خانه‌ها و بیت اللطف میرود جمعه

بیت اللطف
[illegible]

از آن بعد برای استکشاف بعضی مسائل من با آن جوان جنتلمن بنای مراوده را گذاشته مرا به روسپی خانهای شرق و غرب شهر لندن سیر داد و ضمناً با این دلاله های ابکار آشنا کرد که غالب اطلاعاتی که من تحصیل کردم و ذیلاً برشته تحریر خواهم کشید اطلاعات صحیحه است که از زنها خبر گرفتم، اگرچه قسم یاد کرده(۱) که بروز ندهم ولی چون اسم دلاله و نام و نشان خانه او را نخواهم نگاشت نقض عهد و سوگند من وارد نمی آید. اما از قبایح اعمال و فضایح افعال آنها نتوانم صرف نظر نمود ولابد برای خدمت بعالم تمدن همه را بی پرده خواهم نگاشت.

فصل ششم

با یکی از مخفیین که رئیس یکی از روسپی خانهای معروف بوده

اما اکنون چندیست که از این کار استعفا نموده و عزلت و انزوا اختیار کرده و با آنچه از آن شغل شریف و کسب منیف خود سرمایه اندوخته معیشت مینماید. سر و کارم اتفاقاً روزی بخانه او رفته با خواهش و زوجه اش که او نیز از زانیه‌های عتیقه بوده و باعتراف زوجش از سن دوازده سالگی شروع بکار کرده بود گفتگو نمودم، در ضمن سخنانی که میگفت این بود، که اشخاصیکه دلال ابکار صغاراند و باین شغل دنی معروف دقیقهٔ آرام و آسایش ندارند همهٔ اوقات باید در بازار ذخیره ایشان از این مال التجاره مرغوب چند تن حاضر و موجود باشند، چه اگر وقتی از اوقات مشتری پیدا شود و باحتیاج او آماده نباشد، دکاندار به بی اعتباری و کسادی بازار معروف و دچار میشود. در اوائل امر تحصیل این ذخیره خیلی مشکل بود چنانکه بسا اوقات از لندن خارج و بایالات دیگر میشدم، در آنجاها تحصیل ذخیره مینمودم، و اکثر اوقات برای صید ابکار ملتبس بلباس صلاح اهل شرع و کشیش دین شده با این دام مردم فریب در قری و دهات گردش مینمودم، و میگفتم من کشیش غریبم و میخواهم مزاوجت اختیار کنم، تا بعضی از زنهای بیوه با این وسیله طرح خصوصیت و مراوده انداخته دو فایده میبردم، اولاً با خود آنها مقاربت نموده لذتی برای من حاصل میشد، ثانیاً بدستیاری آنها تحصیل ابکار صغار میکردم و هر وقت یکچند دختر بکر حاضر میشد آنها را جمع نموده در جای قرش نازی میکردم

و بعد دعائی برای ایشان تلاوت نموده و بهر یک فردا فردا در تقوی و طهارت
وصیت و نصیحت میکردم و شریک درد و همدم آنها را نوازش و همخواری و دلسوزی و
دلداری نموده میگفتم ای کاش تو هم با من بلندن میآمدی تا تماشاخانها و انواع گردشگاهها را
سیر مینمودی همینکه یکی از آنها را راضی برفتن لندن میکردم از ده الی شهر منچستر
که میرسیدیم ببهانه رفع عطش جامی از عرق باو میپیمودم تا خوب مست و بیخود
کرده وارد شهر می شدیم بازوش را گرفته در دو سه پس کوچه گردشش میدادم
این طفل بیچاره آنوقت اظهار کسالت و خستگی مینمود باو میگفتم میل داری ترا
بخانه خود برده بخوابانم و از خستگی و رنج راه درآئی و فردا صبح شهر را بتو بنمایم
آن بیچاره از شدت خستگی و رنج راضی میشد همینکه او را باطاق خود وارد میکردم
باز دو سه گیلاس عرق باو میدادم تا بکلی مدهوش میشد آنوقت بر روی
بسترش انداخته مشتری خود را حاضر ساخته ده الی بیست لیره از او مأخوذ
داشته طعمه را بدهان سگ گرسنه میانداختم و فردا صبح که آن بیچاره صغیره

ازم

از مستی بهوش می آمد و بکارت خود را رفته میدید بار راضی میشد که بواسطه من در یکی
از جنده خانهای معروف شهر رفته ده و پنج حصه عمل هر شب خود را بمن تسلیم کند
یا هیچ نگفته سر انفعال بزیر افکنده با ناموس دریده بپیاله مرده خود مراجعت میکرد
اما طرز دیگر برای بدام آوردن ابکار صغار این بود چون غالب مردم در انگلیس فقیر
و پریشان گرفتارند من و زوجه ام با جمعی دیگر که همدست ما بودند در پس کوچها و
بیغولها سراغ خانواده های فقیر بی بضاعت را میگرفتیم همینکه میفهمیدیم دختر
هشت نه ساله خوشگلی در جائی وجود دارد پنج شش لیره برداشته بآنخانه میرفتیم
و بعد از آنکه گفتگو دختر صغیره آنها را بسمت خدمتکاری اجیر کرده بخانه می آوردیم
و بعد از آنکه مشتریان با دفع شهوت مینمودند اگر بواسطه عظم آلت تناسل
او را مجروح و مریض شده همان علی الصباح مختصر پولی بآن طفلک داده و عودت
او را با آب گرم و صابون شسته لکه خون یا اثر منی اگر در پیراهن او بود محو و پاک
کرده نزد پدر و مادرش میفرستادم و متعذر باین میشدیم که دختر شما با حرارت

بیغوله [illegible]

یا خوابش سنگین است، یا اهتمامی در شستن و پاکیزه کردن ظروف و اوانی ندارد
یا طبع کثیف است، یا بر اثر ضربت کم قوه و ضعیف. و آن پولی که بشما داده‌ایم
از آنِ شما باشد. سابقاً دختری آن هم از خود تان پس فرستاده شد، اقوام دختر
حقیقت امر را فهمیده و بجهت آن چند لیره غمگین نموده عِرض خود را پایمال
نمیدادند، یا نفهمیده و ما را بسخاوت ستوده دعای خیر در حقمان میکردند. اما
اگر آلت تناسلی مشتری بزرگ و قوی و ثقبهٔ عورت صغیره تنگ و درهم
بود، و جراحتی به او میرسید، یعنی از دو شق خارج نبود، یا آن جراحت قابل معالجه و
التیام بود که ما خود علاج میکردیم، یا اگر زیاد دریده شده و اسباب خوف و وحشت
بود، بهر جهت آن صغیره بیچاره را از این عالم معدوم ساخته یا بحرق یا بغرق یا
بیکی از سموم وجودش را که بجهت ما مایه زحمت و وبال بود از سر خود رفع میکردیم
گاهی بقدری دختر بکر در خانه داشتیم که عاجز از نگهداری آنها میشدیم و همانطور
پس میفرستادیم، مسیو فلان که وقتی همقطار من بود، و در فریب دادن دختر

جوان

حرق
سوزاندن

جوان و عبارت کامل داشت، نقل میکرد که من بیشتر این صبایا را قبل از آنکه
بمشتری دهم، خود با آنها وطی میکردم، اما آنقدر فرو نمیبردم که ازالهٔ بکارتشان بشود
و آن بیچاره را چنان تصرف میکردم که کسان دیگر هم با آنها همانطور دخول میکنند
این پرده در ابتدا از مشتری نمیدیدند و تمکین مینمودند، همینکه مشتری در
میان دو پاشان قرار میگرفت و کار خود را میساخت، نهایت یکدو
دقیقه فریادی میزدند، آنها نمی‌فهمیدند. گفتم باز بخاطر داری که وقتی دیگر هم این کار
صغار را نمیتوان بدست آورد. گفت بلی یکی از تدابیر دیگر ما این بود که بیکی خود را
ش به لبسهٔ بازرگانان کرده بدهات میرفتیم، و هر کجا دختر خوشگل صغیری بود فریفته
بهانه اینکه دکان بزرگی در لندن داریم و شاگرد و عملهٔ بسیار در آن
دکان مشغول کارند، و ما غالباً در تجسس آن هستیم که در دکان خودمان عملجات
زنانه خوش صورت نکو سیرت نگاه داریم که اسباب مزید رونق تجارت
ما بشود، از پدر و مادر خواستار دختر میشدیم که بعنوان کار در دکان او را همراه ببریم

وطی
جماع کردن

شهر بریم، اقوام دختر راضی شد و ما دختر را بخانه آورده لباس پاکیزه ساده
در بر او کردیم و یکی از زردها و جنتلمنها پانزده الی بیست لیره بیشتر نخواستیم اگر آن
زرد و جنتلمن از دور راضی بود و آن دختر نیز از آن زرد و جنتلمن راضی فبها و الا اگر بعد از
دفع شهوت و ازالهٔ بکارت دور را جواب داده برای امر ما بکسان دختر پیغام
میدادیم که دختر شما در کمال بی عفتی با جوانی سر و سودائی بهم رسانده و باتفاق
یکدیگر فرار نمودهاند ما را بی خبر گذاشتهاند شد، گرد و زنک کثیف بهانهٔ تعلیم انجیل بخانهٔ ما آمده
دختر ده دوازده سالهٔ بکری طلب کرد که فی الفور با او جمع شده و مبلغ ده و بیست
لیره هم پول میداد از اتفاق نه دختر بکری حاضر بود و نه از بیست لیره میشد صرف
نظر نمود، تا ده دقیقه از او مهلت خواستیم و او را در اطاق پذیرائی خود جا دادیم
و کشیش مرتاض نفس کشته را امید میدهیم که از شدت شهوت و غلبهٔ منی بی معنی
روی نیم تخت و صندلی قرار و آرام نمیگیرد و متصل عرض و طول اطاق را قدم
میزد و ساعت خود را نگاه میکرد، و هر دقیقه که میگذشت سالی باو مینمود

جوانمرد
[illegible]

بعد از مشاوره با زوجه ام اول خیال داشتیم دختر خود مان را که ده ساله بود باو بدهیم اما
از جهت ثقبهٔ او ترسیده لابد دست بدامان مادام فلان که همسایه ما
بود و او هم شریک تجارت این متاع را میکرد زده دوشیزهٔ ازاد و جاریت
گرفته بکشیش مقدس که آموزندهٔ قرائت انجیل بود تسلیم نمودیم و اخذ ثمن کردیم
اما وقت دیگر هم که برای مادام فلان چنین اتفاقی افتاد در عوض ما او را اعانت
نمودیم مثل آن بگیم (کما تدین تدان) نه آیا در انجیل است که با ابنای جنس خود به
معاونت نموده دستگیری و اعانت را از یکدیگر دریغ مدارند،

فصل هفتم

مرا با ملحف دیگر سروکار پیدا شد این هنرمند آدم غریبی بود
در روزگار شباب و اوان جوانی شاگرد تاجر برده و غلامهای التجار بوده است
حضر نموده و سفرها کرده بود، با اقرار و تقریر خودش بواسطه افراط در شرب مسکرات
اختلال و اغتشاشی در خیال و حواسش بهم رسید رشتهٔ معاملت درهم دریده دستگاه
دولتش در رفته مبلغی باقی آورده تاجری که سالها در بار شریک بود او را اخراج کرد دیش

ثقبه
سوراخ

دوشیزه
باکره

اخذ ثمن
گرفتن پول
قیمت

ملحف
جاکش

مسکرات
مست کنندهها

قیادت
جاکشی

که از این کار کوتاه شد شغل شریف قیادت و مطربگری که از هر پیشه سهلتر و با سودتر است وجه
پرداخته و خود را از سرداری بودن این تجارت فارغ ساخته بود. من محض امتحان از او
خواهش کردم که در ظرف سه روز مرا یک جوج دختر صغیره لازم است. گفت سه روز
مدت کم است. گفتم که مرا پنج روز مهلت دهید که خود را در دو ده باو گفتم که معلوم
از لیره بتو بخشش کنم که به مجرد اشاره از غایت طمع واله و بی اختیار شده متعهد گردید
که دو روزه مرا بمقصود رساند. دو روز بعد کاغذی بمن نوشت که دو دختر دوشیزه صغیره حسب الامر
ده لیره برای حق الزحمه لازم دارم. باو جواب دادم که با تصدیق طبیب بر بکارت
دوشیزگی این دو دختر برای من فرستی وصال لیره نخواهی رسید. صبح روز سیم مکاری
مرکوبی بمن فرستاد که نسخه طبیب حاضر ادویه آماده و ساخته شده بخانه خود
فرستم. یا بخانه من می آئی. من فوراً بمنزل او رفته دو دختر را با تصدیق طبیب در خانه
او یافتم. از او پرسیدم این اطفال بیچاره را چگونه دستان بدست آوردی. گفت
این هر دو خواهرند و پدرشان مرد گشته است فقیر و بی بضاعت. برادر بزرگ

دوشیزه
دختر بکر

اقربائی

آنوقت ایشان رفتم و یک بطری شامپین و دو بطری عرق با خود بردم دختر کوچکتر را بشت
لیره و بزرگتر را بده لیره خریدم که بعد از ازاله بکارت پدر و مادرشان
رد کنم و از آنجا هر دو را بخانه طبیب بردم و مبلغی بطبیب حق التحریر در رسم التصدیق
دادم تا سند بکارت این هر دو دوشیزه را نوشته داد. این است که حال
آنها را با تصدیق صحت و بی عیبی آن را بر شما حاضر کردم. حالا دیگر مطلع شما
بر راحت است. تخت خواب من در نهایت وسعت در راحت حاضر است
اگر با هر دو خواهر در حضور هم مجامعت بکنی نظر با شغل شود. و اگر جبن و خوابی در طبع
داری و نمیتوانی در حضور شان نعوظ کنی هر اینکه یکی از آنها را با طاق دیگر ببرم
تا منزل فحل الطبع باشد. با اولی که بکارت فصیح است و بکارت او روی
زنگ اخبار بزن تا دومی را با طاق داخل کنم.

دوشیزه
دختر بکر

جبن
ترس

فصل هشتم

در لندن مُخنثین و مخنثات و اهل قیادت را نیز
رسم چنین است که یک خانه را تمام اجاره میکنند و جمعی از فواحش و قحاب

مخنثین
مرد زن صفت

مخنثات
زنان مرد صفت

قحاب
جنده‌ها

فواحش
جنده‌ها

با این شرط و قرار اجیر میکنند که شب و روز در کوچه‌ها گردش نموده فاسق را
به قحبه‌خانه آورند، و قبل از وقوع با انواع حیله و چاپلوسی آنها را مجبور بخوردن شروب
کنند، این شروب را لامحاله دلاله محتاله که صاحب خانه است حاضر میسازد
اگر یک بطری شروب در میخانه یک شلنگ (یکریال) ارزش داشته باشد
در این قبیل مجالس و خانه‌ها پنج شلنگ بفروشند، این یک منفعت قواده
دیگرش این است که اگر او یک جاقی را در روز از هر یکش دو شلنگ حاصل کرده باشد
آن قحبه به شش شلنگ حاصل برده هر قدر گردد اگر آن قحبه یک فاسق آورده
باشد مخفه نه شلنگ خرج میکند و نه شلنگ دخل بر میدارد، و این است الکوی
پیشک مخفین (مرد جاکش) و مخفات (زنان جاکش) لندن، شخصی برای من حکایت میکرد که گاهی این زنهای
فاحشه از کثرت مجامعت با مردان خسته و کثیف شده از کسب و کار میروند و
و بازار ما را کاسد میکنند، من آنها را تهدید به بیرون کردن و سرگردان و ویلان
گذاشتن میخواهم، آنوقت لابد شده در طلب فاسق بیرون میروند، و غالب این

قحبه

قواده
زن جاکش

قحبه‌ها و فواحش (جنده‌ها) از همان دخترهای ابکاری هستند که مطابق تحقیق از اقوامشان
خبر گفته ام، و در آب جو سیاه تخم شروب عالی است اندکی تو ریختن
داخل میکردم همینکه آن دخترهای بیچاره می‌آشامیدند بیهوش افتاده آنوقت ردای
و تمرلین راکه مهین مجامع ابکار است شهید خنجر بجه وصال آنها میرسانم، پرسیدم
از این قبیل اعمال قبیح تا بحال از شما سر زده است، گفت از حد حساب
گذشته، ما را عمری است که رسم و عادت براین است و پیشه و حرفت همین
اگر چنین نکنیم وظیفه شغل خود عمل نکرده و بهره دلالها و دلاله‌ها این لطف
اقبال نبرند و مبادرت باین اعمال شرانه، در میان مخفین بیهنر و خام
و در زمرهٔ اهل قوادت (جاکش) بدنام، بزودی بازارش کاسد شود و راه معاش
فساد یابد، مثل اینکه من وقتی دختر سیزده ساله را دیدم بسیار خوش شکل
که در رشد و بنیه دختر شانزده ساله بنظر می‌آمد، او را از مادر فقیرش بقیمت
خدمتکاری اجیر کردم و بخانه آوردم، جوان نجیبی که آنکس را بسیزده لیره

مشتری شد و دو صد لیرا بمن تسلیم کرد، من دختر را بواسطهٔ (لله‌ام) بیهوش ساخته تا صبح در آغوش جوان متمول پرشهوت انداختم، صبح که جوان رفت و دختر بهوش آمد مجاری ثقبه‌اش دریده و بعضی خون آلود و ورم کرده بود، از شدت درد مینالید و هر لحظه بخود میپیچید، من و زوجه‌ام پیشش رفته دلداریش میدادیم که تو تا کنون که بکر بودی صبیه و صغیره محسوب میشدی، و از این بعد خانمی هستی پخته و ساخته و برای وصال هر مردی گشاده و آماده، لابد گوهر این کار شد، باز هم تو تنومندتر شده باشد چه ضرر دارد، و هرگاه میخواست زیاد ناله و فریاد کند، او را تهدید باخراج مینمودیم لابد درد را بخود فرو میبرد و سکوت و خاموشی اختیار میکرد، البته از صد نفر نود و نه نفر باین تهدید میترسیدند و ساکت میشدند، اگر یک نفر زیاد بیقراری و فریاد مینمود، و کار بغیرت و رسوائی میکشید، او را مسموم و در صفحهٔ حیات معدوم ساخته، [illegible] و بعد از دواج سلسله امواج میدادم،

فصل نهم

فصل نهم

فصل نهم

جنتلمن سابق الذکر که (از معمرین و از اجزای پارلمنت بود) او را این معرفی و مرا با او دلالت کرده بود، روزی مرا بخانهٔ یک ملخنه دست از کار کشیده برد، بعد از طی تعارفات با او در صحبت و گفتگو را باز کرده پرسیدم که آیا این دخترهای صغار فی الحقیقه ابکارند، یا محض شهرت و جلب مشتری آنها را به بکارت منسوب مینمایند، جواب داد اینها که میبینی قسم زنا ولد الزنا تا الصبح یقین از طهارت و شهره در بکارت دختری در دست نباشد هرگز فلان بهای او نمیدهند، و الا آنچه شنیدی ها که ثروت و اعتبار و رونق کسب و کار ما همین است، تا اطمینان کامل بر صحت و سلامت متاع خود ما نداشته باشیم نمیتوانیم بخرج مشتریان بدهیم چرا که همکاران و اقران ما در لندن زیادند اگر بیجانه یک دو مرتبه مشتری را فریب داده متاع بدل بخرج او دهیم بازار تجارتمان کاسد شده مشتریان از ما روگردان و بخانهٔ همکاران ما خواهند شد، من که این قول را شنیدم جهت داشت اشخاصی که از من مشتری ابکار و طالب

تدارک این کار کشیده‌اند، رسم با ایشان این بوده همیشه نصف قیمه را پیش بگیرند

و نصف دیگر را بعد از انقضای کار، و همین فقره سبب اشتهار و رونق بازار

شان بود، الا اینکه محض مطلب را در خود اطفال پیشنهاد نموده‌ام، و جهت عمده

این بوده اگر قبل از وقت آنها را بفهمند آن حالت وحشت و اضطرابی که تحمل

از ملاقات یک مرد اجنبی ایشان را آنها دست دهد شاید کم شود و لابد در وقت

ملاقات اجنبی خودداری کرده تن بکار در نمیدهند، و حال آنکه عمل لذتی که

مردها آرزو میکنند را در مجامعت اطفال خردسال است همان وحشت و اشتعالات

که در بدو امر در صغیره مشغوله بروز میکند، دیگر دیده شده است که این مردکان

جبیر القدر طفلی حرارت شهوت خود را بهمان ملاعبه و ملامسه میکنند

مردها پیر که از قوت و حالت مردی افتاده آتش‌شان زود زود خاموش

نمیکند و از تصرف اطفال عاجز است، همان بچه را سیه هنر و دختر بچه را اختیار نمیکنند

با او بقدر یکساعت کشتی گیری کرده از حرصی که دارند با این آن بیچاره را بستر

دختر

و بعضی اوقات بسیار بصورت آن صغیره زده دماغش را خون آلود میکنند تا

آخر ما نظیر دختر را که گذشته بدون تصرف از اطاق بیرون می‌آیند، گاهی

دیده شده است که مردهای محترم از خانه بیرون میروند در حالیکه مشت بچشمانشان

خورده و اطراف چشمشان کبود است، یکی از این مردهای پیر مدتها در

نو، و با ما رابطه خصوصیتی تمام داشت و ماهی یکبار بدار الجماع با اطفال رو بخانه

ما می‌آمد هر دفعه که از اطاق کار خارج شده بخانه خود میرفت، اثر مشتی در چشم

و صورت و بینی او دیده میشد، روزی پرسیدم که وقتی بخانه خود رفته و با حلیله خود

ملاقات میفرمائید اگر از تو سؤال کنند که این اثر ضربه و لطمه بر روی تو از

چیست چه جواب میدهی و این علامات ننگ آمیز را چه عذر میخواهی، گفت

غالباً متعذر به پیری و ضعف باصره میشوم که پایم بچیزی خورده سرم بر دیوار خورده

یا پایم لغزیده بصورتم از جائی خراش دیده است،

فصل دهم مخنثین و مخنثات تنها در خانه خوشان مشغول و ضایع اشده که

شتری از منافعشان متمتع شود، و حتما اگر قوت و شهرتی دارد وقاحتی بنماید در
خارج از خانه خودشان و جهات اجره مسئولیت ندارند، مثلاً اگر دختری را قیادت
کرده بخانه شخص مشتری ببرند و در تمکین او مباشرت کنند، یا در بین راه فرار نماید
پول مشتری را از کیسه اش ربوده و دیگر بجیبش بر نگردد، از جمله اکتشافاتی که
کردم در یکی از محلات شرقی لندن قابله مشهوریست که مجلس طب لندن
تصدیق قابلگی باو داده است و در این فن مهارت و وقوف تمامی دارد
اما صنعتی دیگر نیز از او شنیدیم که باور کردنی نیست، و آن این است که
این اطفال صغیره بعد از آنکه مرتبه بکارتشان زائل شد، هر کدام که وجاهتی دارند
و متمولان بازار وجود آنها مستفیض شدند مخفیانه آنها را نزد این قابله جالب برده او تقبیه
آنها را آنچه بنزند و با بعضی مرهمها و داروهای قابضه طوری شقه فرج وسیع را تنگ
مینماید که جماع با او برای مشتری دوم بزحمت تر است از مشتری اول که بکارت
طبیعی او را برده، و بیشتر اشتهار این قابله در لندن و اطراف این صنعت اخیر است

چراکه صبایای مردمان نجیب که قبل از شوهر اختیار کردن بکارتشان را
بباد میدهند و لکن وضع حمل هم کرده باشند نزد این قابله رفته طوری بکارت
آنها را میسازد که نزد شوهرشان مشتبه مینماید، این قابله مشهوره در عداد
ملحقات یا زنهای بدنام نیست، زیرا این دو صنعت مخصوص که دارد در خانه
شاهزادگان و امراء و وزراء آمد و رفت مینماید، و دارای هیچ تقصیری نیست
و شاید اگر آن مجمع استنطاقی که برای تحقیق این قسم اعمال قبیحه تشکیل یافته
از او و از این قبیل سؤال نمایند ابراز مطلب را هم بتهمه اطفال صرف کنند
ملاقات این قابله محترمه مرا در بعضی مطالب دیگر مستحضر ساخت، از جمله
مکشوف که این اروپاییها و جنتلمنها که هوس مباشرت اطفال صغیره دارند خبط
میکنند و رجوع بدلاله نموده و شکایت از مکنون خاطر خود آگاهی میدهند کسانی
هم در این کار رفقای فلان وزیر بزرگ که با من آشنائیت میخورند، گفتم حکومت
این حکایت، جواب داد که این وزیر محترم تا چهار ساعت بعد از ظهر در

و زیر تخته خانه خود مشغول کار است، بعد از فراغت بیرون آمده بکوچه‌ها رفته است اند
که دارای حجرات و دکاکین‌ها است، و غالب عمله‌جات و کارکنان این
دکانها دخترهای بکر هستند، میرود، چندین مرتبه طی کوچه‌ها را از دو سمت قدم
میزند و در ضمن از پشت شیشه‌ها داخل دکاکین‌ها که با گاز روشن است نگاه میکند
و چندان تأمل و صبر مینماید تا دکانها بسته و عمله‌جات متفرق میشوند، از وقت
منظور خود را تعاقب میکند تا به پس کوچه‌های باریک و هم تاریک که رسید
شش لیره از جیب در آورده بدست دختر میزند، و دور از خانه خود برده با
مجامعت میکند، اگر بعد از جماع جراحتی در نقطه مفعوله پیدا نشد چند شلنگ هم بخشیده
مثل کالسکه با او هم روانه خانه مینماید، و هر گاه مفتضی و مجروح شد فوراً خوش
او را بر داشته بمنزل من می‌آورد، و حق العلاج و حق الکرت مرا داده من او را
معالجه مینمایم و پس از بهبودی از خانه بیرونش میکنیم، و بیشتر دفعات در خانه من
بستری از مفعولات مجروحه در زیر آن روشنه گسترده است،

فصل یازدهم

فصل یازدهم

فصل یازدهم

از جمله تحقیقات و تفحصات من یکی این بود که چه طور این
اتفاقات روی میدهد و این امور واقع میشود بدون اینکه کسی مقصر گردد مخفیین
که از فجرهٔ انگلیس بودند و در این مسئله با من سؤال و جواب مینمودند گفتند غالباً
در هر خانه که جای این عمل و محل اجتماع ابکار و رجال است، در زیر زمین
اطاقی تعبیه شده که هر قدر کسی در آنجا داد و بیداد و فغان و فریاد کند که صدای
او را کسی نشنود و گذشته از این‌ها که مجرب ابکار و فریبنده روزگار هستیم اکنون
محتاج بردن فاعل و مفعوله در زیر زمین نشده ایم، و دوچار شر و خطری
کم دیده دیگر بر اسرار ما وقوف نیافته است. یکی از آن مخفیات مرا
بخانه خود در خارج شهر لندن برده بود، از رفقای کهنه خویش و ولیعهدت
انگلیس بدستیاری این دلاله کمال تمام چندین دختر دوشیزه در آن خانه
نگاه داشته، و مثل حرمخانه سلاطین عثمانی حرمی برای خود تشکیل و ترتیب داده
بود، این خانه عمارتی یک مرتبه و چهار دیوار رفیع و محکم داشت که حجم دیوار

رنجیده از حد معمول بود. فرش اطاق قالی لبادهٔ ضخیم و منظره‌ای در این اطاق به باغ
بود که بواسطهٔ میله‌های آهن که در این دریچه نصب کرده بودند خروج و دخول از باغ
با اطاق و از اطاق به باغ غیر ممکن بود و علاوه بر پنجره شیشه در چوبی کلفت محکمی
هم داشت و پرده‌ای از اطلس قرمز با پنبه بسیار ریشدار لحاف ضخیم و حشو
بودند در جلو این منظره آویخته بود. دلالهٔ محتاله گفت: بعد از بستن این دو در و
حیله‌گر
آویختن این پرده دیگر دوشیزهٔ صغیره در زیر رکاب مرد فوری گردن هر چند
بکرها
داد و فریاد کند صدایش بجائی نمیرسد. گفتم اگر شخصی از مردم شریر و اراذل
در آن طغیان شهوت که حالت بیخودی و جنون را بر انسان دست میدهد
دیوانگی
سر و کارش با دختر سخت کمانی افتاده زود زود دست وصال باو نرسد
آیا محتمل است که صغیره را با مشت بیازارد یا از شدت شهوت و آتش هوی
مانند مردم مست اگر با آلت جارحه دست یابد از قبیل کارد و چنگال یا چاقوی
جیب بآن صغیره زده مجروح یا هلاکش سازد، چه خواهد کرد. جواب داد اگر

چنین

چنین حادثه اتفاق افتد مبلغ گزافی حق السکوت از فاسق قاتل گرفته جسد
مقتوله را پنهان میسازیم و هر گاه فقیره صغیره فریاد زیاد کند، خود مان
حاضر شده با دستمالی دهانش را محکم میگیریم و بیشتر این ابکار صغار را اقوامشان
بکرهای کوچک
بکارت آنها را به یک مبلغی بفروشند ابتدا اجیر و بعد مبایعه را امضا نمایند
داشتم گویند که بسلاخ خانه میبرند و در دو مذبح میخوابانند. اخطار آنها را
بخانهٔ من وارد میسازند. مسئولیت من تنها این است که اگر تمکین بمرد فاسق
نکنند من مجبورم که آنها را رام و مطیع کرده‌ام. گفتم بر بعضی از این اطفال صغیره
و ابکار فقیره که مرد وحشی بر این اعمال قبیحه شد بعد از اتمام عمل و رفتن
بکارتشان هرگز دیده شده است که ندامت و پشیمانی و افسوس دست دهد. گفت
نه چندان. جز الم جراحت شقه‌ای دیگر در احوال آنها مشاهده نشود. باز در
ضمن تجسسات مسئله را که کشف کردم فراهم آوردن اسبابی است که برای
ازالهٔ بکارت ابکار صغار در کار دارند، و از این معلوم میشود که مواد آن

و اهل الحاف بی انصاف برای جلب منفعت و خشنود داشتن مشتریان خود بی
التفات بهیچ وسیله و بهانه در سلب اختیار و سد راه چابکی صغیره بچگان پیش نمایند و از
مثل گوسفندی که بخواهند ذبح کنند بسا اتفاق می افتد همانطور دست و پا
بسته بزیر دست جوانها می اندازند، از جمله یکی از لردهای متمول که عادت
باین اماکن راه و رابطه داشت و من شخصاً او را شناخته ام عاقبة الامر اسمش را [illegible]
بواسطه عظم آلت، لرد درازذکر گذاشت بکار رسمی مخصوص داشت، و آن
این بود که چهار تسمه در جیب خود گذاشته در یکی از این جاها نهانی شده و طفل
صغیره را بدام شهوت انداخته و می افکند چهار دست و پایش را با این تسمه ها بچهار
پایه تخت می بست که بعد از چهار میخ شدن، دوشیزه صغیره را دیگر قدرت
حرکت نبود و این اختراع خاصه این لرد بود، پیش از آنکه مخترع این اسباب کار
شود شوهر طفله مرد قوی جثه بود و او را واداشته که در روی سینه دختر
می نشست تا لرد آرزومند عظیم الآله کار خود را صورت میداد، چون دو سه مرتبه

سبب

سبب هلاکت آن صغیره بیچاره شد، علیهذا لرد آرزومند صاحب تدبیر
تعبیه چهار تسمه را کرده بود،

فصل دوازدهم

رسم و قانون انگلیس مخصوصاً همه وقت رعایت
و حمایت مخنثین است، و اکنون صنعت قیادت در دار الملک لندن
علمی مخصوص و فنی معتنابه شده است، و چنانکه در سایر علوم و فنون علمای
و اساتید متبحر یافت میشوند در فن قیادت و جاکشی هم اشخاص قابل و حاذق
و مردم مجرب و ماهر بسیار شده لطایف الحیل زانیات و قحاب را
بچنگ می آورند، از جمله فنون و حیل و فنون عمل ایشان این است که غالباً
با لباس زهد و تقوی داخل معابد میشوند زانیات تائبات پس از توبه از
اعمال شنیعه خود بکناره رفته معتکف کلیسا و ملتزم طاعت و تقوی گردیده اند
با آنها نزدیک شده بانواع افسانه و افسون از معبد بیرون میبرند و بدایره خویش
کشیده دوباره پیشه رقص و ساز و صنعت عشوه و ناز و دلنوازی عشاق

و کیسه پردازی فتاقی بآنها می‌آموزند، یا در خانهٔ متقدسین اهل دعا که مجاناً
پرستاری فقرا و مرضی را میکنند درآمده داخل مریضخانه اطفال را ایتام سر هر یکی
از آنها را که قابل کار و متاع بازار می‌بینند، بوعدهٔ مال و لطف و احتیال فریفته
بقحبه‌خانه و بیت‌اللطف خود می‌آورند، یا بیشتر اوقات روز را بر در
مدارس گردش می‌نمایند، و این اطفال صغیره در دکاکین بازار و حجرات تجار
و کارخانجات صنایع شاگردی و فعلگی میکنند و گاهی که از آنها فرنگی
یا سرقتی سر میزند بر حسب شکایت و رعایت ارباب و اهالی بیشان روز
چند بحبس پلیس می‌افتند، چون مدت حبس این قبیل اشخاص از یک روز
الی هشت روز زیاده نیست، هر روزه در درب محبس برای اخراج آنها
باز میروند مخنثین که در کمین نشسته دام فریب در راه آن سیاه‌بختان
گسترده، بوعده و وعید و نوید و تهدید از راه در میبرند و به بازار زناکاری
می‌آورند، در قانون‌نامهٔ انگلیس که فصلی را ترتیبه و مجازات این قبیل اشخاص

و اعمال

و اعمال رذیله سیاست است، اگر بالفرض یکنفر از این اطفال اسم [illegible]
بعدالتخانه یا پلیس ببرد با وجود چنین جواب میدهند، چون سن تو متجاوز از
دوازده سال است، ما قانون مخصوصی در مجازات فریبندگان اشخاص شما
نداریم و از صغار عرض و تظلم شما معذوریم،

فصل سیزدهم

از مطالعه کنندگان محترم خواهشمندم که مرا اجازت
فرمایند تا ختم این حوادث وحشت‌انگیز را باین فصل تمام و یک مسئلهٔ مذکوره سطور
سازم که امرا مطالعه کنندگان را از شنیدن آن قشعریره دست دهد
و از کشف این سیئات مکتومه و افعال مذمومه عبرتی برای ایشان دست
داده باشد، در میان اهالی ملت انگلیس درخت زشتکاری چه قدر روز
بروز در رشد و نمو است و تا چه اندازه قبایح و شنایع در بلاد ایشان
رایج و شایع، من شخصاً در مطالب سطور ذیل ضامن و متعهد صدق
و صحت هستم، در دوائر این الشقه اسب دولتی در پا می‌شد

زنی زانا، چه زنی پیر پر عیار و عجوزی غدار که ستاره را از دامن فلک نیلگون
ربودی و شعبده بازی با زال گردون نمودی، اگرچه سال خورده و پیر بود اما
در صنعت قیادت ماهر و بی نظیر و صاحب یکی از جنده خانهای واقعه در
کوچه فلان متعلق بفلان یکی از یاران شفیق و همکاران عتیق او برای ابتیاع
دوشیزهٔ صغیره وارد قحبه خانه او شد از اتفاق در این وقت عجوز جلت
آن روز را دوشیزهٔ صغیره در بیت اللطف ذخیره نمانده بود، اما نخواست
یار و همکار خود را دست خالی و مردود بحاجه مراجعت دهد، بعد از ساعتی
فکر و خیال و طرح انواع حیل یکی از نسوان فقیره که دو را خواهر دوشیزه
صغیره بوده هر دو در همان خانه سکنی داشتند، پدرشان گرد یتیمی بر سر آنها افشانده
و مادرشان از آن کاشانه تنگ و تار دوری جسته بخانه دیگر رفته بود و این
صغیره یتیمه در حجر خواهر و خانه پدر میزیست و زیاده از سیزده سال نداشت
دو را مشتری شد، بعد از گفتگوی بسیار معامله را به پنج لیره ختم نمود در حین گفتگو

و اسماعیله زن مست بیگانه به بر این صاحب خانه آمد، و آن دلاله عجوز او را
مست طافح تصور کرده اعتنائی بحضور او ننموده و ضعیفه بایعه قطع بیع
پرداخت، ضعیفه نکره اجنبیه با وجود مستی ملتفت مطلب شده به مخمخه
صاحبخانه گفت چه میشود نظر بسابقه مودت و قدمت الفت که
با من داری، دخترک من لیلی را بفروختی و مرا از صدمت فقیری و ذلیلی
برهاندی و من تا زنده بودمی این احسان فراموش ننمودمی، لیلی دختر مشار الیها
در عید نوروز سیزده ساله میشد، اما افسوس که کار گذشته و آن طفل دیگر
بعقد مبایعه در آمده بود، مادر لیلی بی نیل مقصود مراجعت کرد فردای آن روز
که روز اسب دوانی بود معهود و مقرر بوده پرداز تسلیم قضات نابکار
شود یعنی دخترک صغیره را دلاله عجوز گرفته بمشتری ببرد، خواهر آن صغیره
که در آن خانه نبود و خدمتکار خانه یکی از خواتین محترمه بود از این معامله
مطلع شده و خود در المحله بانکار رساند خواهر دیگر خود را که دوشیزه صغیره را فروخته بود

توبیخ و ملامت زیاد کرده و صغیره را از دنبال رهبر باخود برد · فردا صبح که دلاله
عجوز بسراغ دوشیزه صغیر آمد دید صیدش از دام رمیده است ناچار راه خانه
مادر لیلی را پیش گرفت و یک لیره باو بخشش کرده لیلی را از او گرفت پدر لیلی
که غالباً در حال مستی و مخموری بود نفهمید این معامله شده پس از ساعتی سبب غیبت
دختر را پرسید زن جواب داد که او را بخانه شخص آبرومندی بقدری
فرستادم و در دست خاتونی نجیب و محترم دادمش که هم خدمت او و هم ادب
و تربیت کند هم تحصیل و معیشت · خلاصه دلاله لیلی را بمیعادگاه فاسق برد
با شخص فاسق قرار داد و پنج لیره از او حق القیاده بگیرد سه لیره قبل از وقوع
دو لیره بعد از جماع حالا اشکالی که در کار دلاله عجوز بود بدست آوردن تصدیق نامه
بکارت صغیره بود در آن بچه حیله او را مطب طبیبی برده بنماید · لیلی اگرچه صغیره
بود اما لبیبه باهوش و زرنگ و زیاده از اقتضای سن خود زیرک و دانا بلکه در مدرسه
ایام فقرا خواندن و نوشتن با هم مختصر را آموخته بود · لیکن چون بیچاره بیدار رفت

که او را کجا میبرند و برای چه نقشی حاضر کرده · چنین تصور میکرد خود را تسلیم
که عجوزه قواده او را کلفت هنری خواهد کرد و بعدها از صدمات پدرش و لطمات
مادر باده پرست آسوده و ایمن خواهد شد · این بود که در کمال امنیت و نهایت
آرامی شلبرده میشد از عقب عجوز حیلت اندیش میرفت · وقتیکه نزدیک
قابله اش برد که تصدیق بکارت او را بگیرد قابله که کار را آزموده که هزاران
چنین دختر دیده و مقصد و مقصود دلالگان را فهمیده بود · دلش بحال
و جوانی · و هزال و ناتوانی این دوشیزه سوخته بقحبه ملعونه گفت این طفلک
خیلی ملوس است و جای هزار افسوس اگر در حین مواقعه صدمه باو برسد · قحبه
گفت مرا هم دل به بیچارگی و تصور پارگی این طفلک میسوزد اما چون مشتری
وعده داده ناچار از تسلیم او هستم · قابله شیشه کوچکی بدلاله تسلیم کرد که
دوای مخدری در آن بود · و قرار بر این شد صغیره را بیهوش کرده بمشتری
فاسق ظالم را باو بکشند · بعجله قحبه او را بخانه خود برده بیهوش کرد و جابه از

تن سیمینش را آورده مکشوف العوره در بستر خواب نموده فاسق را بوصال او

رساند، صبح روز دیگر طفلک مجروح خسته را برای معالجه نزد قابله معتبر بردند

آنچه شنیدم گناه بدخواهی او شخص بود، غالب این ابکار صغیره قبل از کار جانی

بی خبر و نادان هستند و وقت مخالطات آنها را بالتکلیف بهیچ وجه حرفی نمیکنند

و از آنها سؤال نمایند که موجب چیست و آیا برای مادر و صدمه خواهد بود یا نه

جواب میدهند در وقاع مرد آسیب و درد نیست، و اگر هست بقدری است

که سر سوزنی بران زنی فرو رفته و درد آمد و خونی هم از آن نیامد،

فصل چهاردهم

کلیسه صحیح مذهب پروتستان که رسمیت انگلستان

پیرو آنند این است که هر دختر فرنگی تا به انجمن و مراسم دینی حضور نیابد سخت

این است که لباد میدیده که دختران دوشیزه انگلیس تا سن یازده سالگی بالش ازدواج

هیچ نمیدانند وضع راوده مرد با زن چیست، کیفیت وقاع و چگونگی جماع چه حالت است

و با این وسیله است که غالبا بفریب و حیله دلالهگان محتال غافلانه این بیچارگان

بدام شهوت متمولین بی باک میافتند، و یکی از معایب قانون دینی انگلیس

که این اعمال شنیعه همه ناشی از آنست همین است که دختری بسن سیزده سالگی

رسید شرعاً صغیره نیست و اگر کسی برضای او با او مقاربت کند مقصر و مؤاخذ نخواهد بود

مردم عوام یا غربا و مسافرینی که اقامتشان در خاک انگلیس بقدری نیست که

که از آداب و عادات و اخلاق و اطوار انگلیسان کما هو حقه مطلع و مستحضر بشوند

و راهی به بیوت اللطف و قحبه خانهها و دور الفسوق آنها نبرده‌اند، و ماها را از

این قضیات اطلاع نیست هم گمان غیر این است که جنده خانهای لندن هم مثل

سایر بلاد و ممالک بدون ترتیب و حساب مملو از زنهای فاحشه است

لکن چنان نیست که تصور کرده‌اند، بلکه همانطوری که در وضع امور قشون و تمدن

اعلیحضرت که نظم و ترتیب مقرر و معین است، در باب آوردن نسوان

فاحشه، برای قحبه خانهها نیز قرارهای معین و ترتیبات مخصوص است، مخفیین

ملتفات تنها زحمتشان پیدا کردن دختر زدن زنان جوان یا ابکار صغار بالای

نیست بلکه بیشتر زحمتشان بجهت آوردن مشتریان است، شنیدم که مادام ژفری
قوادهٔ باشی لندن با خودم گفت از وقتیکه قشون ما در مصر است، و افواج
خاصه از لندن مهاجرت کرده‌اند بازار تجارتم کساد گردیده است مخارجات تنها
خود در صدد صید زنهای خورد برای جنده خانه‌اند بلکه خود و خواهرم که تحصیل تمتع
از خانه آنها بیرون رفته روز و شب در کوچه‌ها گردش نموده به تیر غمزه و کمند گیسو
شکار دلها کنند، علاوه فریب دادن و برام آوردن مردان تکلیف آن است
آوردن و بچنگ آوردن زنان بیچاره برای همکاری خودشان نیز مهیا شده با تیسیر در حین
گردش هر کجا دختر ماه رخساری نظاره کنند، هم از دیگه بکر باشد یا ثیبه فوراً از زبان
او رفته زبان افسانه و افسون باز و سخنان دلفریب آغاز نموده گویند حیف تو نیست
که با این صورت خوش و روش دلکش و قد زیبا و قامت رعنا چنین لباس کهنه
و مندرس در بر کنی، اگر راضی شوی ما همراهی نمائیم ملبوسات نفیس و ماکولات
لذیذه و آنچه از خوراک و پوشش گواراتر و بهتر باشد با ما خواهی خورد و در بر خواهی نمود

و حالا اگر خادمهٔ یک مخدومهٔ بهتر و خانه‌داری که با این کثافت و کسالت
خدمت او را مینمائی با ما که معاشرت نمودی خود به نفسه خانم مختار و صاحب
چندین خدمتکار خواهی بود، این وضع برام آوردن وحشیات برای رونق
بازار روسپی خانه‌ها، اما مردان محترم و رجال معظم نیز بوضعی دیگر نسوان
ابکار یا ثیبات را فریب داده از راه عفت بدر میبرند و برام شهوت گرفتار
میسازند و زنانی را که عمری بنیکنامی و در پرده بسر برده بلطائف الحیل دامن
عصمتشان را آلوده بلوث معاصی و ملاهی میکنند، این فرقه خیلی زیرکیشان
این است که نسوان را وعدهٔ مزاوجت میدهند و نقداً وجهی تسلیم نموده برام
می‌آورند، آنوقت اگر از هزار نفر یک بوعده خود وفا کند، باقی چند روزی یا چند
ماهی آن بیچاره فریب خورده را نگاه داشته بعد با خفت تمام اخراج میکنند، روزنامجات
لندن هم غالباً شریک و دخیل این گونه خباثت و هدایت و معین اصحاب فجور
هستند، مثلاً در صفحات خود اعلان مینمایند در فلان کوچه و فلان نمره خانم

خاتونی است نجیبه و محترمه و خدمتکار جوانی که پدر و مادر معینی داشته و سنّش
دوازده الی پانزده ساله باشد لازم دارد اگر دختری باین صفت پیدا شود
خدمتکاری او را مایل بود، زودتر نزد او در رفته بهترین وضعی با نیز رقّه خواهش شده
دختر بیچاره که در دام آفات هشد و پای علاقه از خورده کورکورانه وارد خانه
آن ضعیفه خسته میشوند، بعد از دو سه روزی که لباسهای تازه در بر آنها کرده و شیرینی‌ها به ایشان
داده و زیور و خواسته آنها را آراسته کردند، عرق زیادی الکلی به آنها فرو بخشید
تا مست میشوند آن وقت بدست مشتریان بکار می‌سپارند بعد از یک مواقعه
که برضا یا نارضا اتفاق افتاد درد و زحمتشان در پیکارشان زایل گردید
و بدبختانه سیرتشان بباد رفته آبرویشان بخاک ریخته، دیگر روی مراجعت
بخانه و موطن خود را ندارند ناچار در همان روسپی خانه‌ها مادام العمر بزنا و فواحش
میپردازند تا با نکبت ملاهی و ذلت در روسیاهی از این عالم رخت بیرون برند
آنی، نام یک دختری است هفده ساله برای من حکایت میکرد که سال گذشته من با جدّه

وجده‌ام

وجده ام در قریه گریام منزل داشتیم و چون من سنم زیاد شده بود و اقوامم
بی‌چیز بودند میخواستند مرا در یک خانه بکنیزی و خدمتکاری بفرستند از
اتفاقات در بهار آن سال در روزنامه طیمس اعلانی مطالعه نمودند زنی عفیفه
در لندن طالب یک خدمتکار جوانی است، کسان من مختصر لباس و اسبابی
که داشتم در صندوقی گذاشته با من بخانه آن ضعیفه فرستادند ضعیفه خیلی
تا چند روز نهایت مهربانی را با من کرده منهم از شرایط خدمتگذاری تقصیر نمیورزیدم
اما هرچه بیشتر میماندم وضع خانه را طور دیگر میدیدم، پنج شش نفر زن در آنجا
بودند، و همه زیبا و رعنا و شوخ و قشنگ، روزها تا بعد از ظهر میخوابیدند و بعد از
ظهر برخاسته و خود را بانواع آرایش و زینت آراسته از خانه بیرون میرفتند و هنگام
شب میآمدند هریک با مردی وارد خانه شده الی چهار ساعت بعد از نصف شب
مشغول لهو و لعب و عیش و طرب بودند و چندین بطری از انواع مسکرات
صرف مینمودند، وضع خانه و آمد و رفت بیگانه مرا آلوده ظن از آنجاست ولی

با خود خیال کردم که بالفرض اینجا جنده خانه باشد، چون امر بکاری نیست و تکلیفم
فقط خبرنگارات، پس با نهایت آزردگی و بینی میتوانم زیست، تا آنکه شب بانوی
خانه لباسی از حریر سرخ در بر من کرده با خود بتماشاخانه آمد در مراجعت که قریب
به نصف شب بود مردی اجنبی در کوچه بما برخورد و بعد از دو سه کلمه سؤال و جواب
با خانم من بازوی او را در گرفته مرا جلو انداخته وارد خانه شدیم و همگی بالا
رفتیم خانم محترمه من مرا گذاشته خود بیرون رفت مرد اجنبی فوراً بمن آویخت
و مرا بلند کرده بر روی تخت نشانید و خواست با من مجامعت کند من از
چنگ او گریخته خود را با آشپزخانه انداختم و در را محکم بر روی خود بستم مرد
فاسق که برای من نقشه کرده بود هر قدر در را کوبید جوابی نشنید آخر متغیر
شده و فحش چند بصاحبخانه داد و رفت تا طلوع فجر من در آشپزخانه با نهایت
در اندیشه و تدبیر فرار خود بودم و برای استخلاص خود انواع خیالات میکردم از اتفاق
حسنه ژنرال بوت از صاحبمنصبان انگلیس که با پدر من آشنا بود در کوچه

کوین ویکتوریا

کوین ویکتوریا، نمره صد و یک منزل داشت، هنگام وداع و انقطاع من از
خانواده خودم پدرم بمن سپرده بود هر گاه برای تو حادثه رخ نماید و امری مشکل
افتد به ژنرال مشارالیه اظهار کن من این وصیت را که بخاطر آوردم بمجرد
شروع الطلیعه در را آهسته گشوده از خانه ملعونه فرار نمودم این کوچه کوین ویکتوریا
خیلی طولانی بود و من با این لباس حریر سرخ هیئت خاصی داشتم اما چون صبح زود
بود و اکثر مردم خوابیده بودند چندان کسی ملتفت من نشد تا خود را بخانه
ژنرال رسانیدم و ماجری را به او باز گفتم و ایشان کمال مرحمت فرموده آدمی فرستاد
صندوق لباس مرا بعنف گرفت و خرجی راهی بمن داده مرا بسلامت تا فرانسه روانه نمود
فرستاد من بعد از شنیدن این قضیه محض ایقان و اطمینان بر صدق واقعه استفسار
از ژنرال بوت کردم او هم صحت این واقعه و ماجری را تصدیق نمود،

فصل پانزدهم

قیمت ابکار در محله غربی لندن که بهتر از محلات
شرقی و غربی است، با این تفصیل که در جنده خانهای معروف لندن قیمت ازاله بکارت

یک دوشیزه عموماً پنج لیره است، در محلات شرقی در خانه‌های مخصوص این کار

که وضع قبیحه خانه‌های معموله مزد ده لیره است، اما در محلات غربی که مقرّ

اعاظم و اعیان و خانه‌های اعضاء مجلس پارلمنت است، بیست لیره است. تفصیلی که

من بیان نمودم محض تصور نیست بلکه کسب این اطلاعات از مأخذ صحیحه و منبع

تحقیق و دزدی موثق است، اما کلیةً اعم از اینکه در جنده‌خانه‌ها یا در محلات

غربی یا شرقی شهر باشد، اما اکثر دوشیزگان تصدیق‌نامه از اطبا در دست

داشته باشند در بسته و بکر از جلب مشتری و کسب نفع مضایقه نمودند. منزلم در محله

غربی بود، برای اثبات مدعا یکی از ملتفات اظهار داشتم دو دوشیزه برای من تحصیل

کند، دلاله برای من قیمت، شهر لندن را در دست مشتری نشانند و اطفالی از ده و دوازده سنی

و شرفا و وجوه تقدیم نمایند و به هیچ من الوجوه اعتنا و اعتراضی بهم و مطلوب اولیای نظمیه

حال آنکه این محله لندن همه مساکن رجال و اعاظم است، و دقت و مراقبت

پلیس در این محله زیادتر از سایر نقاط و محلات شهر است، اگرچه پلیسهای لندن

عموماً با قاطبهٔ اهل جنایت و مرتکبین اعمال شنیعه شریک و سهیم اند، و بالجمله

کار چنان بی پرده شده و فتق اهل فسوق آشکارا گردیده است، رشوه

بگیرند و غمض عین می‌نمایند، اما همینکه امری از پرده در افتاد آن وقت لابد

از مراقبت و مؤاخذت اشد. خلاصه دلاله همراه او و دلالت و معرفی

کردند، در بادی امر که عنوان مطلب را نزد او کردم تبرّی و تحاشی غریبی نمود

چنان خود را در جامهٔ تلبیس جلوه داد مثل اینکه مدت العمر هرگز مرتکب

چنین اعمال قبیحه نشده بلکه او همیشه مصلح مفاسد افعال دیگران بوده است

ملکه از کید و تزویر و مکنون ما فی الضمیر این فرقه خوب واقف و بصیر بودم

بملایمت و نرمی او را آگاه ساختم که از اهل کارم و واقف بر اسرار

تا کم کم طوری رامش کرده و بر سر کارش آوردم که نه تنها به عهده گرفت

که مرا به وصال دو دوشیزه برساند، بلکه در حقیقت راز خویش باز کرده فصلی مشبع

از اعمال شنیعه گذشتهٔ خود برای من حکایت کرد، من جمله مکشوف

من شخصاً شاهد اصلی ازین است که خود بامر طفلی وقیادت قیام
نموده ودر پی صید اطفال بر روم سه نفر معین ویار ومضارب کار دارم که
مبلغ گزافی در ماه بآنها اجرت ومواجب میدهم وپیوسته مشغول این امراند
که در پی تحصیل وطلب این متاع نفیس برای من میباشند ومعجالة الوقت
در انبار متاع خود سه دختر بکر ذخیره دارم که یکی معلمهٔ اطفال ودیگری
ددهٔ طفل است وآن دیگر دختریست از جملهٔ اطفال بدون شغل وکار
من در میان این سه تن معلمه را اختیار کردم که بکشیده دوشیزه است ووجیهه
بسن هفده ساله که در خانهٔ یکی از اعاظم رجال معلم اطفال است ازاتفاق
در آنروز این معشوقهٔ رشیقه در بخانه بواسطه رفتن بییلاقات مرا بدرد فراق
مبتلا ساخته مدت ماهی ودر بدل او آن ددهٔ طفل را که دختر سیزده ساله
برد نزد من آوردند معلمه طوری با او دلجوئی ومهربانی میکرد که هیچ مادر
مهربانی نسبت بطفل عزیز خود چنین تلطف نمی نماید . ازاو پرسیدم قلب تورا چنین

رؤوف وعطوف نسبت باطفال میبینم؟ چه جهت دارد که تن بچنین عمل
شنیع در داده ودر پی اطفال مردم بیچاره افتاده؟ گفت فقر واحتیاج
مرا بالجبر وادار داشته است؟ چه زنی هستم بیوه وصاحب اولاد واطفال چند
که همه دست گشته وبیکارند ودر راه معاش عاجزند؟ من باید بکد یمین مدارک روزی
آنها را بنمایم . ثانیاً در ضمن این کار خدمتی هم باطفال صغار مینمایم؟ زیرا چنین
تصور کنید که از ازالهٔ بکارت آنها اگر پسر عموئی یا شاگرد لوطی مجاناً وبلاعوض
وقتی از روی اوقات خفیه بنماید چه سودی کاسب آنها خواهد داشت؟ مگر اینکه
باشد شماها بخواهید شوهر بعضها او برسید اید . این دده برای من آورده
بچهٔ نقش بستر دکه مادرش مریضه ودر شرف مرگ است وده لیره لازم داشت
که مادر خود را از هلاکت برهاند؟ باو گفتم که اگر پنج لیره است من هم دیگر را
تو را گرفته بخانه ات پس نقد هم خشنودتری یا ده لیره را بگیری و
پرده ناموس خود بدری؟ گفت اگر مادرم ناخوش نبود شق اول را

خوشتر داشتم و ناموس خود ضایع نکرده داشتم، اما اکنون بتصدیق شما مجبورم و از این بی عصمتی معذورم، قوادان محله غربی امتیازی که بقوادان سایر محلات دارند همین است که غالباً ابکار صغیره مردم را با رضای ابوین و اقوام بتحریف میدهند برخلاف سایر محلات که کسان دوشیزه بالمره از واقعه نشنیده و بر سر دخترشان آمده بی خبرند، و خود آن دختر صغیره هم مرد را نمی‌شناسند و او را کجا میبرند و چرا میبرند،

فصل شانزدهم

از جمله قحبه خانهای معروف لندن قحبه خانه معتبری است که با جانب دولت دایر و برقرار است و ملخص این چنین خانه دو نفر زن جوان بسیار خوشگل هستند یکی موسومه به (مادمازل اگنس) دیگری (مادام ژنت) در بهترین محلات لندن که موسوم به (اکس فرد استریت) است این روسپی خانه واقع شده خانه ایست بسیار عالی با تمام اثاث البیت و اسباب که از آنها و غالب اشخاص که آنجا میروند از گردنکشان و مردمان محترم متقی

چهار سال است این دستگاه بر پا است (مادمازل اگنس) که رئیسه این خانه است حالا دختری شانزده ساله است، و جهت اینکه این دختر جوان با این وجاهت قبل شغل این شناعت را کرده از قرار تقریر و اظهار خودش این جهت است که گفت ازاله بکارت مرا در سن دوازده سالگی نقد و ده لیره قیمت بکارت من و اجرت قیادت قواده که همراه من بود دادند از ده لیره دو لیره بمن رسید و هشت لیره نصیب دلاله گردید، من نزد خود خیال کردم که هیچ صنعتی در لندن با منفعت تر از قیادت و فحش نیست، این بود که با مادام ژنت شریک شدیم و این قحبه خانه را بر پا کردیم و شکر خدا را بواسطه درستکاری و آبرومندی که در حرفه خود بکار میبریم مبالغ گزافی اندوخته کرده ایم اما بعد امکان احتراز از تضییع ابکار صغار و بی سیرت نمودن دوشیزگان خرد سال مینمائیم و جزئیات در خانه خود راه نمیدهیم، و جهت عمده اجتناب از ابکار بیاد آمدن آن صدمه و المی است که هنگام ازاله بکارت بخودم رسیده است

نمونه در انجیل است که (آنچه بپسند برای دیگران آنچه را برای خود می پسندی) چون
برخود مختصر نموده‌ام که هر مطلبی را که عنوان میکنم و بهر حادثه اشارت مینمایم مطالعه
کنندگان را کماهو حقه از لطف آن مطلع ساخته نکته فروگذار ننمایم لهذا شرح
از اول کار مادمازل اکسیر را برحسب تقریر خود وی برشته تحریر درمیاورم
میگفت دختری بودم یتیم. روز از پدر و مادری داشتم مسکین و بینوا. از غایت
عسرت مرا بسن دوسالگی به نوازده خانه سپردند در این خانه اطفال بعد
چرا که ثمره شجره حیات و حاصل کمیه زندگی پدر و مادر بود. مرا داده و پرستاری
ای طفل نازپرور کرده و شغلم را این سمین قرار دادند. و هر روز طفل را در کالسکه
کوچکش نشانده به (سنت جیمس پارک) برده در خیابانهای وسیع آن باغ
بادست آن کالسکه کوچک را سیر میدادم. روزی زنی با صورت خوب و سیرت
محبوب و جامه نفیس در خیابان آن باغ بمن برخورده خیره خیره در من نگریست
و باشاره تعارفی کرده درگذشت. از آن بعد چند روز متوالی همان ضعیفه را

در آن

در آن خیابان میدیدم. کم کم با من بنای الفت و خصوصیت را گذاشت
تا رفتن باغ و بوستان و نیز و هم صحبت من شد گاهی طفل را در آغوش گرفته
نازش میکشید و نوازشش میکرد و سر و رویش را بوسه میداد. و هر روز
یکبار شلنگی بمن عطا مینمود تا مرا شیفته صفات و فریفته عطیات خود کرد
من وصف او را بجا در طفل برده و شرحی از نوازش و لطف نسبت به طفل برشمردم ممنون شد
من طالب دیدار او شد و بواسطه من دعوت ملاقاتش کرد. ضعیفه مکاره
اجابت دعوت نموده بمصاحبت من بخانه آمد و بصحبت مادر طفل نائل شد
خانم من نیز از حسن رفتار و طرز گفتار و رسم ادب او در عجب شده ملاقاتی
او مسرور گردید. باز چند روزی گذشت و تازه روی نداد. تا در یکی از ایام
هنگامی که با آن محتاله بطیب خاطر و طمأنینه قلب در پارک شغل سیر و
صحبت بودیم یکدفعه آن حیله‌گر بی تمهید مقدمه روی بامن کرده گفت آیا میلی به
اندوختن ذخیره داری یا نه. گفتم با لباسم کهنه و کفش و کلاهم پاره و با اینکه

فقیر و بیچاره‌ام خانم جز اجرت معین وجهی بمن نمیدهد، و آن کفاف
آرایش جامه و تن مرا نمیکند، گفت اگر با من بیائی در چند دقیقه قسمی رخت نمایم ترا
بی نیازی بلکه سرفرازی بخشیدهم، گفتم کجا بیایم و چه زحمتی تحمل نمایم، گفت
به ییلاق میبرم، و بنزد یکی از جوانمردان شهر پر پول معرفت میدهم، منهم
فریب خورده در صحبت او روانه شدم، همه جا مرا برده در یکی از خانهای خارج
شهر لندن ورود داد، جوانی را در آنجا دیدم که پیاله نوشیده، و بجز از لهو
و لعب و عیش و طرب حرفی نمیزد، جوان مزبور مرا چون خیال خوش در بر گرفت
لباسم از تن درآورد و بکارتم ببرد، اینست سرگذشت من،

فصل هفدهم

طالب صحبت دختر بکر شدم اشتیاق خودرا
به دلاله باز نمودم، ده ساعت زیاد در طلبش نکشید که از نزد من رفت و با یک دختر
باز آمد، دوشیزه بود پانزده ساله با رخساری همچو ماه و گیسوی بلند سیاه
که کمند دل عاشق برد و بند بر فراق، چشمهای جادوش و مژگانهای خنجر مانندش
که بیم آن بود روی از گل نازکترش از حرکت مژگان مجروح گردد، با عالمی
ناز او را نزد من فراز آورد، این دختر از زنان (برمینگام) بود و در کارخانه
خیاطی شاگردی میکرد سرگذشتش چندان طولانی نبود تا به لندن وارد شده
و سه هفته نگذشته بود که او را باین عمل شنیع دلالت نمودند، بنا بر بسعر که
در کارخانجات خیاطت است که شاگرد را تا سه ماه مزد نمیدهند و
بهمان اکل و شرب و رختخواب بجهت خواب اکتفا مینمایند، و بعد از سه ماه
اجرت با بعضی دو بعضی سه لیره میدهند، در ظرف این سه ماه برای شاگرد نه پولی است
برای خریدن لباس نه جزئی تنخواه صرف جیب، و از عهده بعضی مخارج جزئیه خود
برآمدن مخمصه لهذا ورود این دوشیزه بلندن او را دمی و دام افکندن
دام حریفان پسندیده بود، و اینقدر یاد گرفته که اگر ساعتی تن بقضا ده
دهر چه پیش آید رضا دهد و تحمل مختصر دردی شود چند لیره زر در عوض
خواهد یافت، دوشیزه بیچاره که هیچ نداشت برای او چه بهتر است

رضی شده و با طپانچه نزد من آمد، روز دوشنبه بود در ملاقات ما او
شد شنبه گذشته مادر او مرده و به همین جهت خیلی افسرده بود، و قصه خود را
با گریه و غصه برای من حکایت میکرد، و از بخت بد خود شکایت، من از
دلاله پرسیدم که با این عقیده چه توانم کرد جواب داد اگر ازاله بکارتش را
نمائی آیا مادرش زنده خواهد شد، گفتم نه گفت حال که چنین است
در برش بگیر و بکارتش بردار، و در این قصه مگذار، از فیلسوفی طپانچه خوشم
آمد که دنیا و مافیها وقعی نگذارد و وجود و عدمش یکسان میشمارد، اصل دین
و عقیده و آئینش حسی و جسمانی است نه عقلی و روحانی، و تکلیف را در این اوقات
میداند، چون او را چنین دیدم با او سر صحبتم باز شد، پرسیدم رواج کار
و رونق بازارت چه طور است، گفت من نظر بدرستکاری و آبرومندی
که دارم در کسبم خللی راه نیافته، زیرا که من با خلق خدا خیانت نکنم و برای
مشتریان خود شیره دختران بکار میبردم، نه مثل همکارانم که گاهی متاع بدل

بخرج

بخرج مشتری بیهنر یعنی ابکار تعمیر شده بکار حریفان بیهنر، گفتم ابکار
تعمیر شده یعنی چه و کدام است، جواب داده چون این اطفال صغار را
در مقاربت با آنها یکبار، غالب این است که چندان ازاله بکارت
آنها نمیشود، و باز در ثقبه آنها جزئی تنگی باقی میماند، بر فرض هم یکباره منفض شود
و تنگیشان مبدل بفراخی گردد، قابله یا رقاصه با دوای عفصه چنان ثقبه
دختر را تنگ میکنند و حالت بکارت هم میرسانند، اما حریف اگر مرد
رند باشد، و دست و بخود نباشد درک این تقلب را کرده و فوراً هوشش
متوجه او را فریب داده و متاع دست خورده بنرخ جامه دریده دو چند
بها فروخته اند، این است که بسیاری از همکارانم بازارشان کساد گردیده
و من طوری بازارم رواج و مشتریانم زیاد شد و غیر از رجال اعیان که دکتر فلان
طبیب مخصوص خانواده سلطنت سابق بر این هفته ده لیره بمن میداد و
دوشیزه برای او میبردم، اما اکنون که منزلت و اعتبارش در دربار زیاد

منفض
پیش و عقب در است

شده، و بالنسبه کمیتش نیز علاقه کردیم ماهی شش بار با ابکار مقاربت میکنند
گفتم چه طور این طبیب از قوت بی نصیب که یکی از ارکان و اعضای مدرسه
طبی و از جمله مشاهیر انجمن علما است و هر روز در دار الملک لندن کوس
نیکنامی میزند سالی اقلاً دو دوشیزه صغیره را بی ناموس میکند، و اگر دو هم زیادی
بدو دهند مضایقه ندارد در روزی یک دختر را مفتضح نماید، باز پرسیدیم آیا
ممکن است این اطفال صغار حمل بردارند و حمل آنها تحمیل برای فاسق شود گفت
هرگز چنین چیزی نمیشود زیرا که این دوشیزه ها را همه از همان ساعت که طعمه
ملاقات و مقاربت است فاسق خود را نمی بینند، و در این هم ساعت که
تماشا کنی گمشان دیگر به دزدی و وحشت و بیقرار است، دیگر چگونه فاسق خود را
می شناسد که اگر از او آبستن شد طفل را گردن او ببندند، و آنگاه ما را
رسم و عادت چنین است که برای احتراز از این قسم صدمات و اتفاقات
وقتی میخواهیم دختر را به خانه حریفی ببریم او را در کالسکه بسته نشانده از پس پرده

و راهها

و راهها را کج و معوج عبورش میدهیم، و همین قسم دور دور بگردانیم، و دیگر چگونه
خواهد شناخت که فاسقش کیست یا مسکنش کجا است، پرسیدیم اگر دوشیزه
صغیره در وقت مجامعت زیاد تحاشی کند و تن به بکارت در ندهد و هیچ قسم راضی
نشود چه میکنید، جواب داد که از این قسم حوادث مکرر روی داده است
هر وقت چنین اتفاق افتاده ما مرد را دور داده با این سخنان نصیحت میدهیم که حالا که
به این خانه پا نهاده ئی لا محاله خواهی نخواهی ازاله بکارت تو خواهد شد پس
اگر سکوت کنی و فریاد نزنی و اضطراب و بی تابی نکرده و حریف را در حرکت
نهی نکنی بعد از انجام عمل جیبی پر از پول و خاطری غیر ملول خواهی داشت، و بر خلاف
اگر رذالت و تندخوئی کنی حریف بزور بکارت را خواهد برد، و یک پول
سیاه هم نخواهد داد، غالباً با این وصیتها دلدارانه و نصیحت مشفقانه دوشیزه صغیره
را رام و آرام کردیم از ازاله بکارتش نهراسد اما اگر به پند و نصیحت از پیش نرفت
و باز سخت کاری و تندی و جوانی نمود آن وقت عنفاً دست و پای او را میگیریم تا فاسق

عظیم الاله دخترش را مى‌برد، شب آنکه پریروز گذشته دختری ژانی نام در وقت جماع بنای فریاد گذاشته از آلة حریف بناله افتاد، من با رفیقم شانه‌های او را گرفته فاسق را میان پشتی نشاندیم، و برای آنکه صدایش بلند نشود مبادا همسایه‌ها بفهمند دستمالی هم بدهانش بستیم یکوقت ملتفت شدیم که رنگ رخسارش کبود شده و چشمهایش نزدیک است از حدقه بیرون بیاید، اما خوشبختانه فاسق کارش را تمام کرده بود قریب دو ساعت سرکه بدماغ طفل گرفته و پیشانیش را با آب سرد شستیم تا کم کم بحال آمد و پی خیال خود رفت،

فصل هیجدهم

برای تحقیق رذائل مکتومه و افعال مذمومه زناکاران انگلیس چند روز متوالی با انواع مخنثین و ملعبات محشور و معاشر بودم و مبلغ گزافی خرج اینکار نمودم تا کشف جمیع حقایق از من شد، من جمله قواده دیگر را مدت زیاده از او تحقیق کردم که اطفال صغیر را بچه حیله و تدبیر بدست مى‌آورید، و غالب آنها از چه فرقه و تیره‌اند، جوابم داد که اکثر بدَوَدهٔ اطفال، دختران خرد ساله

می‌باشند و شاگردان دکاکین معتبره هستند، گاهی هم بندرت سروکارمان با اطفال معلمه یا شاگرد کنیزها می‌افتد، و اگر در شهر لندن کسر عدد داشته باشیم و از متاع اطفال بقدر اشتهای شهوتیان برخود در انبار ذخیرهٔ خود اندوخته و آماده نداشته، ناچاریم که بخارج شهر سفر کنیم و در دهات اطراف تحصیل متاع نمائیم، اما غالب اوقات لردهای [illegible] بدَوَده اطفال است، و لهذا ما باقی هر روز صبح در هر فصل از فصول بیرون رفته در باغهای عمومی گردش کنیم و همچنین عصرها تا از این اطفال که مطلوب لردهای عزیز است و در مذاق آنها بسیار لذیذ، بچنگ آورده بچنگال [illegible] بیفکنیم، من برای امتحان یک مرتبه فرمایش احضار پنج دوشیزه دادم و خانه خود را میعادگاه و روز شنبه را موعد قرار دادم، روزیکه این فرمایش از طرف من داده شد چهارشنبه بود و بروز وعده دو روز زیادتر نمانده مُحفه گفت حاضر کردن سه دوشیزه ممکن است، اما یکدفعه پنج نفر قدری

مکش، بعد از گفتگوی زیاد قرار بر این شد که هر پنج دوشیزه را بفاصله
دو روز تسلیم من کند، و بعد از وضع حق القیادهٔ خود برای هر دختری پنج
لیره از من بگیرد حتی اجرت و حق تصدیقنامهٔ طبیب هم ضمن العقد شرط
شد، صبح روز شنبه مخفه کاغذی بمن نوشت که سه نفر دوشیزه برای حوالت
و هرگاه میل داری خودت هم حاضر باش تا باتفاق برای تحصیل تصدیقنامهٔ
طبیب به مطب برویم، من بدون درنگ لباس پوشیده از خانه بقحبه خانه
رفتم مخفه را با سه دوشیزه حاضر و منتظر دیدم، باتفاق آنها در کالسکهٔ
روبسته نشسته به مطب یکی از دکترهای معروف لندن رفتیم، در بین راه
ملتفت یک نکته شدم که این بیشتر مایهٔ تعجب و حیرت من گردید، و آن
این بود که دلالهٔ محتالهٔ ظالمه اجازه باین اطفال صغیره نمیداده با یکدیگر تکلم
کنند، یا دست بهم کرده الف زنند، حتی مانع هرگونه ایما و اشارت بود، ما باین
وضع وارد مطب طبیب شدیم، دخترها را یک بیک باطاق مخصوص طبیب

ورود

ورود دادند، بعد از آن من و مخفه باتفاق وارد اطاق شدیم طبیب حاذق
گفت یکی از اینها که شانزده ساله است دست نخورده و بکر است، اما
آن دوی دیگر که سیزده ساله و چهارده ساله‌اند تغییر شده‌اند، ولی زیاده از
یکبار با مردی بدکردار مقاربت ننموده‌اند، و تصدیقنامهٔ باین مضمون نوشت،
برحسب این نوشته من که فلان حکیم تصدیق بر بکارت فلان دوشیزه که
شانزده ساله است مینمایم، و تصدیقنامهٔ که من از همان دختر شانزده ساله
گرفتم باین مضمون بود، من فلانه دختر بکر شانزده ساله‌ام خود را اکنون بعهدهٔ
تصرف فلان مسیو که ازالهٔ بکارت مرا بنماید بمبلغ پنج لیره تسلیم نمودم،
آن دو باکره تغییر شده کیر و کله خورده پی کار خود رفتند، مخفه گفت
غالباً ابکار صغیره زودتر بکارت خود را بباد میدهند، تا آنهائی که دوشیزه‌اند از
بچه‌هائی که هرچه کم سن تر و جوانتر در جاهای تر و نادان تر و فریفتن آنها
آسانتر است، من پنج لیره در این راه خرج کردم و معلوم شد که اگر بعد

و در عجب بودم در ظرف یکدقیقه ده دختر بکر را ممکن بود تصرف کنم، و لذتی
جز انکشاف این مطلب نبردم، بلکه دلاله ملعونه بواسطه اینکه معطلی نکردم با کدورت
از من جدا شد، غالب این دختران بیچاره را حالت پریشانی و اضطرار بجای
نکبت و ادبار رهسپر دارد، مثل اینکه دختر شانزده ساله را برای من آورده بودند قریب
یکساعت صحبت داشتم، این بیچاره که مضطر بوده من با او وقاعی کنم نصیحت
تعجب از رفتار و گفتار من داشت، از او پرسیدم که آیا میدانی برای چه
اینجا آمده، گفت بلی بکارتم را خواهی برد، گفتم نتیجه این عمل بر تو معلوم است یا نه
اگر آبستن شدی طفلت را چه خواهی کرد، جواب داد دده مخفیه‌ام گفته است
زن در اول مجامعت و هنگام ازاله بکارت حمل بر نمیدارد، و اگر هم آبستن شدم
بدستور العمل او بعد از وضع حمل طفل خود را به رود خانه تمیس می‌افکنم که غرق و
معدوم الاثر شود، و هر قدر صحبت من بطول می‌انجامید تعجب او در اتمام کار
زیادتر میشد، از او پرسیدم که شتاب و اضطراب تو برای چیست، و اندیشه

وقاع
بعض بچها

و بیقراریت از چی و در چیست، جواب داد که پدرم دیوانه و در مریضخانه مجانین
و مادرم در شهر لندن غریب و دچار فقر و پریشانی، من وجهی لازم دارم که
زودتر بدست آرم و کمکی به ابوین نمایم، لهذا مشتاقم که قصه کوتاه کرده
زودتر کارم بسازی و پولی که وعده کرده کارسازی کنی که سر خویش و سر ابوین [illegible]
من را دل بحال بیچارگی او سوخته لابد پنج لیره باو دادم و او را سالماً
بکر و دست نخورده رها کردم،

فصل نوزدهم

ما در نهایت توقیر و احترام از روزنامه پال مال گازت
اظهار امتنان مینمائیم و همچنین از اشخاصی که کشف بعضی مطالب مجهوله و مخفیه
مکتومه بوده‌اند تشکر میکنیم و بعضی جنایات و قبایح که اهالیها مرتکب بودند
و در مرکز تربیت و تمدن که بعقیده اهالی لندن پایتخت ایشان است با کمال
جرئت و قوت سر میزد مستور شده در پرده خفا بماند، و ایشان منصفانه
عیوب اهالی ملت خودشان را بعرصه شهود آورده مکشوف ساختند، اگر

روزنامه مزبوره و بعضی اشخاص متهمه از پرده بیرون انداختند این اسرار
مخفیه بچه وسیله بر ایشان مکشوف شده و چگونه پای تحقیقات آن میبردیم. البته اگر بما خبر
رسیده روزنامه پال مال گازت را پیش از این نوع از انتشارات باز میداشتیم.
و تعجب ما بیشتر از این جهت است با وجود آزادی مطبوعها که انگلیسیان افتخار باین آزادی
میکنند. و یکی از صفحه تمدن خود میشمارند چه واقع شده که از قرار مرقوم در اوراق
عمومیه رایج عثمانیه. در این باب تحقیقات طرفش گاهی بدین حوادث روداده
رسیده. اما در لندن هرگز چنین اتفاقی رو نداده بود. بتواتر این خبر بما رسید و
صحت آن محقق و معلوم گردید. پس از استماع این خبر ما که در یکی از شهرهای [illegible] انگلیس
بودیم بعجله خود را بلندن رسانیدیم و شخصاً بمجاهده و مشاهده در صدد کشف و تحقیق
این مسئله بر آمدیم. تا کار هر چه بر ما روشن و مبرهن شد. و برای آنکه بر خود ما هم مطلب
و نکته مفهوم گردد که روزنامه مزبوره در نشر این خبر غرض و طرفی را ملاحظه کرده است
یا صرف از اخلاص خود و حب رفاه انسانیت و هواخواه حقوق بشریت بنشر آن

اگر

شریک و متفق شده. تحمل زحمات کردیم و روزی چند آسایش و راحت را
بر خود حرام نمودیم. و از صرف مال و بذل وقت هیچ دریغ نداشتیم. و باکثر
قحبه خانها و دور الفسوق راه یافتیم. تا بر ما مکشوف شده روزنامه پال مال گازت
آنچه نوشته صحیح نوشته و خالی از شوائب خلاف و گزاف است. و اکنون ما
حاضریم که از کشیشان بزرگ (کانتوربری) گرفته تا مادام خیر المحضه. و ازو
جلیل القدر انگلیس با سایر رؤسای پرتستنت را هم در رسم و نام و نشان قبایح
ایشان را از پرده خفا در آرم و بمعرض شهود گذارم که بر وفق قانون انگلیس جزای
شرعی این اشخاص حبس موبد است. اما اکنون چگونگی قبایح و جنایات را
بیان کرده اما اسمی از جانی و زانی بمیان نیاورده ایم. به قصد قسم اطهار
میگنیم که اگر وزرای دولت و وکلای ملت در صدد اصلاح این امر بر نیایند
و جلوی این افعال شنیعه رجال انگلیز را نگیرند هرآینه نام تمام مرتکبین این فسوق را
برشته تحریر در خواهیم آورد. و بر کافه ملت انگلیس این مسئله معلوم باید

قول صادق و برین عزم ثابتیم و هرگز از دزدی قصد نیست بار دیگر پس نخواهیم کشید و
چشم از این مطور نخواهیم پوشید، این تجسسها و تفتیشها را سالیانه شش لکه صرف وقت
و هزار لیره خرج است، و در ضمن تجسس ایشان از بعضی مطالب عمده دیگر نیز اطلاع
و آگاهی حاصل نمودیم، من جمله معلوم است که در هر دولت و مملکت متمدنه تنظیم امور
و ترفیه حال بکف کفایت و بر ذمه همت و قوت پلیس است، در قانون
دایره پلیس لندن فصل عمده در رعایت عفت و مراعات ناموس عامه است اما
دایره پلیس در مملکت متمدنه انگلیس عموماً و در شهر لندن خصوصاً بجای آنکه پاسبان ناموس
مردمان و حافظ فروج نسوان باشند خودشان معین و یار و شریک و مدد کار تمام
مخنثین و مخنثات بلکه خود قواد و دلال قحاب و زانیات میباشند، عدد پلیس
لندن متجاوز از چهل هزار نفر است که هشت کرور نفس را باید حراست و محافظت
نمایند، در میان این چهل هزار نفر گمانم این است که زیاده از چهل تن آبرومند
و حسن نام نداشته باشند، باقی همه شریک قبایح و دخیل رذایل اند، اختلاس از

فوا

فواحشی که برای طلب مشتری در کوچه ها سیر کنند، سؤال کردم که رفتار پلیس با شما
چگونه است، جواب دادند این طایفه اگر مردان پیر و معیل اند بقدر نفقه که
لطوراً مصادره از ما بگیرند قناعت کرده و از اعمال شنیعه ما غمض عین مینمایند
و هرگاه جوان و بی علاقه اند هم وجه نقد رشوت بگیرند و هم از متاع ما
که فروج زنان باشد متمتع میشوند، و هرگاه ما از دیگر شکایت بریم یا حکایت کنیم آنها
مستحضر شوند، فی الفور ما را از شهر لندن اخراج مینمایند، بطوریکه پلیس این محله
با محرمی ما را به پلیس محله دیگر خبر رسانند و از محله دیگر هم همچنان تا این خبر بتمام
دایره پلیس شهر شایع و منتشر میشود، ما ابداً ناچار از آن وقتیکه در هیچیک از محلات
شهر نتوانیم به حرفه قحبه گی پرداخت، از آن وقت است که با مرگ کار رو در رو
فرار کنیم، حالت پلیسهای لندن شبیه به عمله گمرکخانه یا ملاحان کشتیهاست
که قدغن اکید با آنها شده است که مطالبه انعام ننمایند، و آنها هم شاید زبان
نیارند، اما اگر تاجری که مال التجاره خود را از گمرک عبور میدهد، یا مسافر در کم

به کشتی می‌نشینند ، مگر کپیتان یا عمله کشتی اغماض نموده و جائی نکنند یا در خطر
صدمه و اذیت آنها باشد ، در اینکه پلیس با جنده‌ها و جاکشها هم دست و
سر یکی است حرفی نیست ، در اینهم که از انتشار اخبار منتشره در روزنامه‌ها با دلیل
کثرت تعدیات شبهه نمی‌باشد ، چرا که بتحریک یک پلیس بوده قریب چهار ساعت
جمعی از لواط و اشرار مطبعه این روزنامه را محاصره نمودند ، و هرگاه در و پنجره
این خانه محکم نبود یقیناً تمام آلات و ادوات طبع را در هم شکسته بلکه افراد او را
هم محتمل بود بقتل رسانند ، این بوده در ظرف این چهار ساعت اهالی این مطبعه که
به پارلمنت برده دفع شورش و فتنه اشرار را که پلیس محرک آن بود نخواهند
پلیس بهترین دوستان مخنثین است ، در این باب نص صریح از قوادی که زبردست
که در حرفت خود ماهر و در صنعت خویش متبحر است از او سبب این وداد که
مابین پلیس و قوادها است پرسیدم ، گفت دوستی این دو طایفه با هم از آن است
که پلیس از اعمال شنیعه آنها مخنثین چشم پوشیده با وجود علم و اطلاع تعرض حال

آنها نمی‌شود ، و آنها هم بواسطه وجه نقدی که هر جنده خانه مقرر است که در هر هفته به پلیس
بدهند هر طرف مهر و محبت پلیس هستند ، پرسیدم مبلغی که باید به پلیس داده شود اندک است
یا گزاف ، گفت من یک جنده خانه مختصری در دست دارم ، و مجبوراً هفته
سه لیره به پلیس محله می‌دهم ، اما جنده خانه‌های بزرگ در هفته پانصد لیره رشوه [illegible] بعضی
و حق السکوت باداره پلیس عاید می‌سازند ، و هر وقت هم اجزاء پلیس شهوتشان
بهیجان می‌آید مجاناً وارد جنده خانه‌ها شده و با هر یک از قحبه‌ها میل نمایند و دلال
و دلاله فی الفور باید آن قحبه را تسلیم پلیس نمایند ، یکی از خواتین محترمه مقدسه
که محض ثواب مبلغ گزاف خرج می‌کند و ابکار صغیره و قحاب را جدا از راه خطا
براه صواب هدایت و آنها را به عفاف و تقوی دلالت و نصیحت می‌نماید
و معاش آنها را در نهایت خوبی متکفل است ، تا وقتی ترک عادتشان شده
به کسبی دیگر توفیق و سعادت یابند ، برایم حکایت می‌کرد که هر وقت
من بخواهم عمل خوبی و کار خیری بنمایم ، حتماً باید مخفی از پلیس این کار را بکنم چرا که

کتابخانه مجلس شورا

پلیس اگر مطلع شود لامحاله آن دوشیزه صغیره یا آن ضعیفه جنبه را از دست
من ربصهم باز به فحشاء و منکر وامیدارد، در یک محله که گویند اگر بزرگی
باشد تمام آن محله مبتلا گری میشوند، در دایره پلیس لندن اگر چند نفر مردان
درستکار با غیرت آبرومند پیدا شوند، اما بسیارین کسب نکوئی و محاسن از ایشان
نمینمایند، مخصوصا از وقتیکه کلنل هان درسون رئیس پلیس شده است [illegible]
و عفت کلیه از این دایره خارج شده، هر روز کاغذی از یکی از دوستان
من میرسد که هر قدر سعی و تلاش میکنم دوشیزه صغیره فقیره بیچاره را از چنگال
دلاله برگردانم پلیس مانع است، حتی دو نفر از عملجات پلیس از قراری که نوشته
بود قصد قتل او را کرده و در کشتن آن بدبخت بوده اند، و چند روز قبل
که جمعی از هواخواهان مخنثات که از اهل فسق و فجور بودند، بخوبی حمله در شهر زد
و یک نفر پلیس آبرومند که از آنجا میگذشت خواست مزاحمات کند رئیس
پلیس خبر شده فوراً او را معزول کرد، یکی از وزرای قدیم برای خودش نقل میکرد

که پلیسها بیشتر از همه جاکشها در فریفتن صغار و اغوای کبار ساعی و مصرند،
از اجزاء پلیس که بواسطه کبر سن استعفا از خدمت نموده و از نزد او اخبار گفته است
دختر و مستعد جا شده در وقت لزوم بعدالتخانه آمده شهادت بدهم
برایم حکایت مینمود که یکی از جزو اجزای معتبر نظمیه پلیس یازده سال قبل از این عمقا
دختر شانزده ساله خود را باسیرت نمود و تا یکسال هم با دختر خود باین
عمل زشت مشغول بود، از اتفاقات دختر را به نجاری که در جوار منزل او بود
عشقی پیدا شده از خانه پدر با این کار فرار و با جوان نجار در گوشه متواری شد،
و با کمال ادب کاغذی به پدر خود نوشت، ای پدر بزرگوار، بکارتم
بردی، بی ناموسم کردی، یک سال با من مقاربت فرمودی و چهره عصمتم
بغبار عار آلودی، از ترس اینکه مبادا بار حمل بر دارم، و بار ننگ بر
دوش گذارم، ناچار از خانه ات فرار کردم و بخانه همسایه پناه آوردم، وا
راضی نمیشوم که با این حالت انفعال از متاع ناروا جم، بعد از ازدواج خویش [illegible]

اکنون تکلیف تو در بیر این است که از این مکنت گزافی که داری قوت لایموتی

بمن عطا فرمائی، ژنرال رشید جابر خواهر بزرگ دختر را که در رشد اولادش

بود نزد دختر کوچک خود فرستاد و او را پیغام داد که یا بخانه پدر مراجعت نما

و در سایه من برفاهیت زندگی کن یا رشته طمع از اعانت من بگسل و هر جا که

خواهی برو، دختر مظلومه که مستاصل بود جواب داد که رجعت من بخانه تو محال

اما حالتم دوچار استیصال است، اگر بمن اعانت نکنی و معاش در ازای نداری ناچارم

که ماجری را در اداره پلیس اظهار دارم، ژنرال از شرایط امر از خدمت دولت

استعفا کرد، و بعد رئیس پلیس را مبلغ گزافی وعده داد که بهر حیلت و دسیسه است

کاغذی بخط و امضاء دخترش بگیرد که مضمونش هر نوع نسبت بپدر بدهد

و هرگونه تهمتی باو بستم تهمت کذب و افترای محض است، خود دختر

که اکنون سی و یک سال دارد، و من برای استماع احوال پلیسی که با او مراوده

بهم رسانیدم، نقل میکرد که شبی در منزل خود تنها بودم، ناگاه در باز شد دو نفر

پلی

پلیس مسلح وارد اطاق شدند، و تفصیل را بمن اظهار کرده تهدید بقتلم نمودند، من

از خوف جان آن نوشته را که پلیسها حاضر کرده بودند امضا نمودم، و دیگر پدر

خود را ندیدم تا خبر مرگش را شنیدم، بطلب ارث که رقم معلوم شده در وصیت نامه

مرا از ارث خود محروم کرده بود، برای شخص مسافری که تازه وارد لندن شود

هیچ چیز غریب‌تر از گردش شبانه در کوچه‌های معتبر لندن نیست که منجمله کوچه

(رژن استریت) که از کوچه‌های معروف لندن است، هر قدری که شخص بپاید

لامحاله تلاقی با جنده میکند، این کوچه معروف هنگام شب خاصه فواحش و جنده‌ها است

من یازده شب اتصالاً در این کوچه گردش کردم، مردی جز قواد یا زانی و زنی

سوای قواده یا زانیه نیافتم، همانطوری که در بازارها در فرنگ فساق در طلب نون

سعی و تلاش مینمایند، در لندن زنهای فاحشه (بهر یک مشتری بهر بازار، بند تنبان

هبت میکردند) و هر کجا مردی می‌بینند خواهی نخواهی او را بخود دعوت

مینمایند، اداره پلیس بر تمام این مراتب و مطالب واقف است، اما هیچ نگفته

همه را باغماض و سکوت میگذرانند، چنانکه در ظرف شش هفته من شخص تفحص

و کشف بعضی مجهولات نشسته بودم، و در اغلب روز بسر خانها و در دار الفواحش جشن شبانه

با اکابر بد ارتکاب معصیت یار اندن شهوتی سیر مینمودم، در هیچ بابی پلیس دامن

من نگرفت و هیچ راه محتسب پیرامون من نگشت، مگر در یک موقع زن جوانی از

اهل المان که تازه بلندن وارد شده و در غربت مبتلا بمرض و بیکاری گردیده بود

در کوچه طرح برخورد و بزبان المانی بیکاری و بسرگردانی خود را اظهار و ضعف آورد که

خود را اعفاف و گرها با این عمل شنیع ناچار نزد و گفت شخصی مرا اجیر کرده خرجم را میدهد

و هر شب لباسی در برم کرده بارتکاب فاحش کوچه و معبرم مضطر میسازد، من خواستم

دور را از این بلیه نجات دهم پلیس خود را بمیان انداخته مرا از این عمل خیر و ثواب

مانع شد و آنچه من استنباط کردم و یقیناً چنین بود شخص مجهول این المانیه را که جاسوسه

بود و مالیات مره‌ها را به پلیس میداد، و از جهت اجرای پلیس حمایت از او میکرد

فصل بیستم

تفاصیلی که تماماً مسطور شد شرح رذالت و وقاحت

متمولین

متمولین لندن بود و شرح اعمال اعلی رجال انگلیس را که نگاشتم از آنست که ادانی را

بر خلاف اقاصی و ادانی عصمت از گرد این معاصی پاک باشد و در ارتکاب قبایح

زور زنند، در دار الملک لندن مردم از اعلی و ادنی جز رذالت و هرزگی کار

دیگر ندارند، محله غربای لندن که مسکن اعیان و اشراف است مملو تر از فقرای

ژولیده و غیره میباشند، اما در محله شرقی که مسکن کسبه و اهل حرف و تجارت و دکاکین

و حجرات تجارت است چندین هزار زن و دختر جوان برسم عملگی یا

شاگردی در این دکاکین هستند همه صنعتشان قحبگی است و حرفشان هرزگی

دخترهایی که از دامان مادر و پدرشان در نهایت مهر و محبت و بعد از رفعت و

آنها را تربیت نموده و بارتکاب معاشر و سرایت تعاشر شهر لندن مضطر شده

بتیار صناعت و هنر و مردکاری ترتیب یافته در بدر زندگی کنند برای تحصیل

آبرو شدن تحصیل روزی لقمه پدر و مادر را اسراف ورزی و هنر، کم کم وقت آنها خبر

میشود که دخترهای نامی و بنات گرامیشان قحبه و کوچه گرد و حریف هرزه

و نامرد شده اند، در تماشاخانه‌های بزرگ که دخترهای رقاص با دم گرجیر میکنند

اقلاً یکدسته‌های طعمه نکشند تا از راه بدر رفته عادت و اقدام بهرزگی کنند

اما در دکاکین بازار و حجرات کسب و کار همه طعمه نکشیده که هر دختر یا زن عفیفه

هرزه و جنده شود، همانطور که سلطان عثمانی دخترهای خوشگل و خوش سیمای خود که از

وجاهت رخسار و حسن و جمال آنها ابتدا در خاص میکند صاحبان دکاکین لندن

هم به تقلید سلطان عثمانی در تفحص دخترهای وجیه و صبیح و نسوان بقصد و طمع هستند و از وجه

آنها دو فایده میبرند یکی آنکه شخصاً با آنها مقاربت نموده حظ نفس حاصل مینمایند دیگر

آنکه بوجود این نوع شاگردان مشتری روی جلب مشتری برای متاع خود نموده انتفاع

مالی میبرند، و فی الواقع این دکاکین بازار بمنزلهٔ اطاق انتظار قحبه‌خانه است که

فساق در آن اطاق انتظار جمع میشوند تا چه وقت که وارد قحبه‌خانه شوند

و بیشتر سبب هرزگی و تباهی این دخترها کم اجرتی است که بآنها داده میشود اگر اجرت کم

و منزلش با عفت است اما برای خرج لباس و نان رخت و مخارج خود ناچار از راه دیگر

تحصیل پولی

تحصیل پولی بنمایند، و غالب این بیچاره‌ها که از راه بدر میافتند بتحریک مخفیین است

که بمبلغ کمی وجه معدودی آنها را اجیر کرده و بقیمتی بالنسبه گزافتر بخرج حریفشان

میدهند و آن آمد منفعت را که سود تجارت آنهاست بمصارف شخصیهٔ خود

میرسانند، و این ادارهٔ قیادت و جاکشی یک ادارهٔ مخصوصی است که از تمام ادارات

دولتی و وزارتهای آنها کثیفتر و بیشتر ثروات گیر است قسمت دیگر از مخفیین آنها معلمه در دارالـ

خود نگاه میدارند، بطوریکه بعضی آنها قصر جوان در لندن آشنا شده و بواسطهٔ قلت

بضاعت و فقر و فاقت بسمت معلمی و آموزگاری بخانهٔ اغنیا و بزرگان رفته

اطفال آنها را درس میدهند امّا اگر شخص متمول عزب یا مرد بیوه زن مرده یکی از اولاد

باین زبان اظهار کند که معلمه را بخود من لازم است که مرا السنهٔ خارجه از قبیل انگلیسی

المان و فرانسه تعلیم کند و در ضمن اشارتی باو نماید مقصودی که کمال خوب

ملکه منظور وصال با صاحب جمالی است که شعله افروز شب‌ها شده مسئله امروز

دلاله محتاله بتکلف خود را دانسته دختر جمیله عالمه را آورده بسمت معلمی اجیر

سکر دادند، آن وقت دیگر پشت به رندی و هنرمندی آن جنتلمن است که شامپانی
وقتی که با معشوقه خود بی وجود ثالث و مخل در خلوتی منیع مطبوع نشسته و در بروی اغیار
بسته، و با نقل و کباب نقل و شرابی هم آماده ساخته هنگام صرف با حریف جام
جام پیموده و پرده شرم و حجاب آزرم از پیش برداشته شد، به ابزار شاهد دست
رندانه دست برد، و نهایت او را وعده دهد، و فرزه بنهد کار از پیش
برده است، و علمی با عمر تحصیل کرده، و دانسته که زن جوان در خلوت نهان همینکه
مست شد، و عنانش از دست، خاصه اگر حریف رند و ظریف برای کار رود و بس
طرار و چاپلوس باشد، و بعد مختصر از بذل سیم و زر، او را آشفته سازد و در نفقه
قطع و رام گردد، و حریف را کام بخشد. ملت انگلیس که خود را حامی سیاه پوستان
میدانند، و حتی در منع خرید و فروش برده گماشته و در تمام جرائد مطلب را انگاشته
و سالی کرورها خرج کرده کشتیها تجهیز و از بنادر انگلیس بسوی صحرای زنگبار و افریقیه
روانه نموده و عموماً مانع این عمل هستند؛ چگونه در نفس لندن خرید و فروش نفیسه

فرزه
آلت مرد

عمل

انگلستان را از بازار حبس خودشان مباح کرده‌اند، همانطور در باب رتبه و انواع
مال التجاره ادخالات و اخراجات، عنوان شده است، نتیجه حاکی وقایع
نسوان هم در لندن ادخالات و اخراجات مقرر است، که ملخصین و تجار این
متاع سالی جمع کثیری از خارج داخل انگلیس کرده و جم غفیری را از داخله انگلیس هم
بخارج مینمایند چنانکه هر سال معیناً از فرانسه و بلژیک و آلمان و سویس
جمعیت زیادی اجیر نموده وارد لندن میکنند، در محله فرانسه‌ها در لندن فرقه
مخصوص هستند که باصطلاح خودشان آنها را (ماکرو) می‌نامند یعنی جاکش
و این فرقه هیچوجه من الوجوه ننگ و عاری از این نسبت و صفت ندارند
و راه معاش و سرمایه انتعاش ایشان فقط از همین حرفت است که یک معشوقه
بیچاره را بمبلغ کمی اجیر نموده و او را اجباراً به پنج و شش بلکه ده مرد میکشند و نان
از اجرت او هر چه از بعض خاص مزد حق ملحق با ملحقات است، یکی از گشتیهای
عیاش لندن برایم حکایت میکرد که من غالباً نیز از شب گذشته برخاسته

بمحلهٔ فرانسه میروم، و قحبه را تجسس و طلب بکنم که در آن روز بیشتر از همه جماع واقع آ
وقتی بدست آوردم، با خود میبرم و مخصوص شب را با او بگذرانم، جهت را
پرسیده و سرّ این معنی را سؤال کردم که از مجامعت با زنی که در یک روز ده مرد
با وی سپوخته باشد چه لذت میبری و چه حظ از این نوع قحبه داری، جواب داد
که آلت تناسلم بی قوت است، اما شهوت و میلم بجماع زیاد است، هر قدر
زن زیاد در استعمال دیده و ثقبه‌اش فراخ گردیده باشد برای من مجامعت با او سهلتر و لذتش
بیشتر است، از قراری که میگویند غالب وزرای انگلیس علی الخصوص سر گلادستون
صدر اعظم نیز که مردی پیر است باین قسم جماع خیلی مایل و راغب است، در محلهٔ
فرانسه خانهٔ مخصوصی است که ولیعهد انگلیس و شاهزادهای خانوادهٔ سلطنت غالب شبها را
در آنجا بسر میبرند، و از قرار تقریر صاحب آن خانه که با من دوست یگانه شده بود، ولیعهد
انگلیس میل مفرطی بجماع به اجماع دارد، بهمین جهت خود و اخوانش با جمعی از رجال و وجها حضرات
ورود باین خانه نموده در صفحهٔ ثانی که دور سالون است عبور میکنند و لباسهای

خود را تمام از بر درآورده مکشوف العوره میشوند، و شمع زیادی در میان آن جمع
افروخته، در سینیها شامپاین باز و شراب خوردن آغاز بکنند، و هر یک شاهدی
در بر منتظر خبر می‌نشینند، آن وقت بقرعه کیفر رئیس مجلس شماره زنها را
فرمان میدهد، و وضع و ترتیب فرمان این است (یک) با همه مخلوط
کنند (دو) با همه دخول کنند (سه) با همه مشغول همبستر شوند، و هر کس که
دیرتر فارغ شد او را بر سایرین فضیلت است، و در شأن و رتبه برتریت

فصل بیست و یکم

ماریگریت که دختری بود فرانسویه و بیست و یکسال از ایام
زندگانی طی کرده و در پاریس در کارخانهٔ خیاطت به شاگردی مشغول و بسیار
زیرک و خوشگل و مقبول بود، وقتی در اعلان یکی از روزنامه جات مشهور لندن
مطالعه نمود که در یکی از خانهای معروف نجبای انگلیس معلمهٔ فرانسویة الاصل لازم دارند
که جوان باشد و مبلغ معتنی بهی ماهانه باو اجرت میدهند، هر کس طالب این کار است
و نفس خود را مختار، بکوچهٔ لانبث نمره ۳۳ واقعه در لندن رفته بر سیر از ش

اظهار نماید. اگر پسند موسیو ژرژ باشد در خانهٔ آن شخص متمول انگلیسی سمت معلمی دختر او خواهد شد. مارگریت بیچاره بطمع جلب مال و بهبود حال مختصر اندوخته‌ای که داشته برداشته بلندن سفر کرد و مستقیماً بخانهٔ موسیو ژرژ رفت. موسیو مشارالیه که در محلهٔ فرانسه‌ها می‌نشست و از همهٔ جا که فرانسوی‌ها ساکن آنجا هستند بدنام‌تر و رذل‌تر بود. مارگریت را پذیرفته و در یکی از همان محلها که ارزانتر بود دلالت نمود و بعد از دو روز از ورود وی که گذشت دست افسوس بر هم سود و گفت دیر آمدی. دیگر سه روز زودتر می‌آمدی بودی در خانهٔ آن شخص متمول پذیرفته و بسمت معلمی برقرار میشدی. اکنون هم قناعتی نیست اگر ده شلنگ بمن بدهی که کرایهٔ کالسکه دهم تا سه روز دیگر جائی بهتر از آنجا که ابتدا در نظر بود برای تو پیدا میکنم. مارگریت بی مضایقه ده شلنگ را داد و تسلیم کرد. عصر همان روز موسیو ژرژ مجدداً بمنزل مارگریت آمده گفت خوشبختانه بکمال عجله رفتم و جای مناسبی برایت پیدا کردم. اما عیبی که دارد این است که تو بسیار خوشگلی و خانم خانه خیلی نجیبه. میدانم که ترا با کمال در آنجا پذیرفته خواهی شد. و چند شلنگ دیگر لازم است که من برسم انعام بنوکرها و خدام آنخانه بخشش کنم و با آنها تملق نمایم که خاتون خانه را راضی بپذیرفتن تو نمایند. باین حیله و وسیله مبلغی دیگر ازو هم گرفته و رفت و تا دو سه روز هیچ نیامد. روز سوم که معاودت نمود گفت افسوس که آنجا هم ممکن نشد. اما در جستجوی جای دیگر برایت هستم. ولی گمانم این است که مؤنه و سرمایهٔ تو بقدری نباشد که چندی بحالت انتظار بتوانی در این مهمانخانه بسر بری. لهذا در جای دیگر اطاقی برایت دیده‌ام که هفته شش شلنگ زیادتر نباید کرایه بدهی. مارگریت مکرر بوی جواب داد که نقدینهٔ من قریب بتمام است و دستم از سرمایه تهی شده. جواب داد. زنجیر طلا و ساعت قیمتی که با خود داری بواسطهٔ من گرو بگذار و مختصر وجهی قرض نموده خرج کن تا جائی مناسب برایت پیدا شود. من از دادن ساعت خود مضایقه کردم. گفت حال که چنین است من از کار تو گذشتم و بصراحت میگویم که از حمایت و رعایت من مأیوس باش. و خود در فکر کار خویش باش

من جواب بدو نداده، بنهایت خفت و خواری از منزلم بیرون رفت هنوز
در را نبسته بودم که مراجعت کرده گفت چون از اهل وطن من هستی دلم برایت
میسوزد، علاوه تو را بجانب شخصی نسبت دهم که لطفی خواهم نمود، من قبول نکردم و دو روز بعد
عصر شخص دیگر که شریک و همکار ژرژ بود نزد من آمد، این شخص در باطن شریک
بالتمام فرانسوی بود اما بر حسب ظاهر اظهار آزردگی و نجابت بسیار کرد و مذمت
زیادی از ژرژ و شرکای او و نجیبه‌زادگان از نحوه اعمال خود نمود و ضمناً مرا با
اصرار دعوت بنهار کرد، در بین نهار گفت من شخصی آشنا دلال در بیستر از
روزی پنج لیره مرخص دارم، دل از تو خوشم آمده است، اگر با من هم منزل شوی
تو را بقدر لزوم جهت خرج درمی آورم، من فریب خورده همراه او رفتم
بعمارت عالی برده اطاق مزینی را بمن کرایه نمود، ده روز بعد نزد من آمده گفت
هشت لیره کرایه اطاق با بهای یک لیره و نیم مخارج خوراک و یک لیره و نیم
حق ... از جمله من باو گفتم اگر تو مرد آبرومندی بودی، در روزی پنج لیره دخل داشتی

و مرا حالا بخانه خود راه نمیدهد، پس چگونه ماهی بیست لیره خرج بگردنم وارد
آوردی و بیست لیره از من گرفتی، این وجه را از کجا داشتی، جواب داده دانسته و
آگاه باش ما جاکشهای فرانسوی در لندن هستیم و یک کمپانی معتبر و جمعیت کثیری
میباشیم بجهت دو سال مختلفه هم‌شهریان خود مان را بدام می‌آوریم، ژرژ اگر گیر و
فروش در تو کارگر نشد، ولی در حیلت دیگر از آن راهی که پیش گرفته بود بمقصود و
مقصود رسید، من از این ادای بی‌تعصب برده و تو پریروز را بدام آوردم، اکنون
گرفتار چنگال منی، چون فرشته بدست اهرمن و از نیرو رفتن آنچه گویدت ناگزیری
علاوه تکلیف تو در این شهر فاحشگی کردن است و دل فساق بدست آوردن
و هر دم زیر مردی خفتن و سخن دلبرانه گفتن، من را آتش غیرت در خرمن دل
افتاده او را فحش دادم و او مرا کتک زد، و چنان مشت بکله‌ام نواخت که بانک
شیون و فریادم بلند شد، صاحبخانه وارد حجره‌اش که هر چه فرانسوی اما از اجزای
کمپانی جاکشها بود نیز در رسیده و مرا با آن حالت دید، مرد ظالم ... بگردنم

بعد از بیرون رفتن آن شخص صاحب خانه و زوجه اش پهلوی من نشسته دلداریم
دادند و باب پند و نصیحت گشودند و بصراحه بمن گفتند اگر زندگانی و معیشت
مرفه میخواهی زناکاری پیشه گیر و قحبه‌گی پیشه ساز اگر پریشانی و نکبت میخواهی
عصمت و عفت بورز، من بیچاره که در مدت غربت دوچار سختی بودم
و راه معیشتی نداشتم، ناچار قبح این عمل شنیع کرده و همان روز جمعی از مردان را
بخود راه داده و چند دلیر بنجوه مرض کرده تا که اکنون در دکان هم از حاصل
کسب آن یک روزانه معاش نموده بعد راه گریزش گرفته بپاریس رفتم)، اما
وضع فرستادن شکار یا زنهای فتنهٔ جوان از انگلیس بخارج از تقریرات
جمعی از دلالهای مخصوص شکار همچه معلوم شده هرسال چندین هزار زن جوان و نسوان
بکر و عوان را فریفته از مملکت انگلیس نزد شکاری خود در بلاد بعیده شغل خانگی
مشغول شده و چند خانها دارند، از شهرهای سیبیر مملکت روس تا انتهای
تنگهٔ ماژلان امریک که راه تجارت آنها مفتوح است سفر شده

یکی از

بیچارها اگر در عرض راه تلف نشد از خطرات بحر و بر جان بدر برند لابد هم
بعد از دو روز در قحبه‌خانها از افراط مجامعت و اکثار شرب مشروبات
هلاک میکردند،

فصل بیست و دویم

در ظرف اینهفته با یک شخص ترکی مراوده کردم
این شخص یکی از دلالهای معتبر است که سالی چند بار بمملکت انگلیس سفر کرده و گروهی
از ابکار و زنهای جوان که متاع بازار مدت آورده به مملکت میبرد
و بر دو سه خانهای بزرگ قسمت مینماید، من از او سؤال کردم که باعتبار
تو سالی چند هزار زن بعنوان جنده خانها جنده گی از انگلیس بخارج فرستاده میشود، گفت من
از سایر بلاد خبری ندارم، اما شهرهای مملکت ترک، میگویم که از پنجشنبه جاکش بودن
ترکیه اسم من تجارت این متاع مینمایم در ظرف سال گذشته دویست و
پنجاه زن به ترک روانه کرده‌ام، پرسیدم این جمعیت مسفر ترا آیا
همه بمیر انتره رای حم میروند یا نه جواب داد که یک ثلث آنها با از

مقصد و مقصود آگاهند، امّا دو ثلث دیگر فریب خورده‌اند، و تصوّر اینکه
بخارج مملکت سفر کرده در آنجا خدمتکاری یا کسب و کاری آبرومندانه خواهند کرد
تن بغربت و مهاجرت در میدهند، امّا همینکه بجنده‌خانه‌ها رسیدند از اوّل
قدری اظهار وحشت و بعد کم کم عادت میکنند، گفتم در این شهرهای فرنگ که غالباً
سفرا یا قونسولهای انگلیس اقامت دارند چگونه است که این دختران انگلیس که بعنف
یا بمکر داخل جنده‌خانه‌ها میشوند شکایت بسفارت خودشان نمیبرند، جواب داده گفت
فرصت و مکان مهلت تمام روز را مست و مدهوشند، و تمام شب با فاسقها مشغول عیش
بدین جهت ساعتی حال شکایت و مجال حکایت ندارند، یک زن
انگلیسی این نقل میکرد که من و شوهرم در یکی از دهات لندن روزگاری
با آسایش زندگانی مینمودیم، از بد قضا شوهرم که مردی چرخچی بود ناخوش و رنجور
شد، و از رفتن بکارخانه ممنوع و معذور ماند، ما مختصر ذخیره و ما یملکی که داشتیم
فروختیم و خرج معاش کردیم، ناخوشی شوهرم مزمن شد و کم کم بستر روز

بروز خلقش چون دل من تنگ‌تر گردید، بدرجه‌ای که فحش میداد و چون دست
میبافت کتک میزد، تا مرا از بسیاری تعب جان بلب رسید، و طاقت
سازگاری و تاب بدکرداری شوهر نماند، لابد ترک شوهر کردم و عزم سفر
نمودم، و برفاقت دو زن دیگر که قوّاده آنها را اجیر کرده بقحبه‌خانه بردو
میبرد مسافرت نمودم، همینکه وارد اسکله بردو شدیم زنی با لطف هر چه تمامتر و تحبّب
با لباس ساده و صورتی بی پیرایه ما را پذیرفته بخانه برد ما چنین تصوّر کردیم
که این خانه مهمانخانه است و این زن همان ضعیفه عفیفه است که ما را بسمت خدمتکار آورد
بخانه بعضی از دولتمندان برده برده اجیر خود خواهد کرد، شب را بسر برده
صبح را که از خواب برخاستیم بجای جامه‌هائی که در بر داشتیم لباسهای حریر
بما پوشانیده شامپین و دیگر مسکرات نوشانیدند، آنوقت من ملتفت شدم
که این تشریفات برای خدمتکاری و پرستاری در خانه شخص آبرومندی نیست
بلکه برای کار دیگر است، پرستار را با مستی و می‌پرستی چه کار، جا نه دنیا برای

کلفت خانه نیست، ملکه برای لعنت با بیگانه است، بضعیفه عفیفه محترمه التماس
کردم که لباس کهنه مرا بده تا رخت از این خانه بیرون برم، و تا زود است سر
خویش گیرم و راه راستی پیش، جواب داده خانم عزیز من، مگر نمیدانی که
کمیسیون و مشاهرات بمن مقروضی هر وقت قرض خود پرداختی راه فرار خواهی
یافت و الا دست از تو بر نمیدارم و بهر چه فرمایش دهم مختارم، تا زیر دین منی
باید بهر چه گویمت تمکین کنی، گفتم از چه بابت صرف و مشاهرات از طلبکاری صورت
حسابی در آورده بمن نمود مبلغی به خانمی که مرا از انگلیس خرج داده بود داده و مبلغی
نیز حق الکومیسیون بپلیس تقدیم داشته، و مبلغی هم مخارج لباس و خوراک دو ماه فرصت
من از انگلیس برده و کهنه بود، اگرچه مرا املح بوده در ظرف شش ماه پوش را
برهم و از چنگش برهم، اما ندانستم در هر روز یک اضافه خرجی برایم قلمداد میکرد
هرگز نتوانم از زیر بار قرضش خلاصی یابم، خلاصه سه سال و نه ماه تمام بهمین وتیره
مرا نگاه داشت، پرسیدم در این مدت متمادی چرا بسفارت یا یکی از دیگران

مکاتبه

مکاتبه نکردی، جواب داد که چند خانه فرنگی طوری منظم است که مدخل خانه
که آنجا وارد میشود شرط این است که انسان زن شده به نشاه دیگر انتقال یافته
از خانه او را بیرون نمیرود و با احدی مکاتبه نمیتواند کرد، و چند خانه سه سال و
نه ماه من در آن زندگی کردم هر جا عشرت سه قران زیادتر قیمت نداشت، و این
از قحبه خانهای نمره دویم بود، چند خانهای نمره اعلی در پاریس دور و هر جا عشرت یک تومان است، نمره
دویم چنانکه گفتم سه قران، نمره چهارم یک قران، گفتم پس تو چه طور از این مهلکه
رهائی یافتی، گفت شخصی از دهی تولوز در برابر چند بار بخانه ما آمده بود، و مرا پسندید
در بین مقاربت سرگذشت خود را برای او حکایت کردم و از شدت اندوه
گریستم آن جوان مرد را دل بحال من سوخته کار مجامعت را تمام ناکرده از من جدا
شد و فی الفور بیست تومان علیحده داده و مخارج سفر مرا تا لندن نیز تسلیم من نموده
روانه وطنم داشت،

فصل بیست و سیم

موسیو مرلی وزیر داخله انگلیس تکلیف میکند و شرح کار روزنام

بالمآل کار زشت نوشته است تکلیف که دولت عموم متمدن این است که رسیدگی و تحقیق
کامل در این مسئله کرده مطلب را بسیار منتشر نموده افسانه نپندارند، وجود مردی که از اعزاز خواه
پارلمنت است حاضر بر این شده است که قانون جدید نموده عضویت مجلس سلطانی را بر عهده بگیرد
پونتر که یکی از وکلای ملت است عقیده‌اش این است که ابتدا باین منع بیع و شرای نسوان
انگلیس را باز دارد نمود و قانون مخصوص در این خصوص ایجاد کرد، مستر اسمت و کس دیگر میگوید
اعانت اطفال صغیر فرض ذمت همت دولت است، تا بارتقبه نسوان نگار
قانونی لازم است، اما در سیاست مردان بیچاره از انواع ردات و فساد قبایح را مرتکب
قانونی میدارند، و سن سیزده ساله که حد بلوغ دختران در انگلستان و شرع است فاقد کم است
کم است باید سه سال بر آن افزوده و حد آزادی آنها را شانزده ساله قرار دهد چرا که در
سن شانزده سالگی نمیتوان بفریب یا عنف از دست بکارت دختر را ربود، مستر
پیکتن و کسی دیگر میگوید در تنبیه اشخاصی که اطفال صغیره را بی سیرت میکنند لا اقل از
پانزده الی بیست سال حبس دائمی است، عقلای از وکلای دیگر این است که برای

ها

حفظ ناموس شهرها کلکان خانواده سلطنت و اشراف و اعیان مملکت باید
حتم از گذشته و نشستن با جمیع آنچه گذشته و مجلس سلطانی، بر فراهم آوردن قوانین قرار
دارد و تقدیم کرد که در آتیه دیگر از این قبیل اتفاقات شنیعه واقع نشود و ایمنی
افعال قبیحه از کسی سر نزند و بعضی از روی سیاست چنین شده این بساط
زشت از صفحه مملکت برچیده شود، تمت

حسب الامر قدر قدرت جهان مطاع شهریار اعلیحضرت قوی شوکت اقدس همایون شاهنشاهی روحی و روح العالمین له الفداء این رساله را خانه زاد دولت روز افزون محمد حسن وزیر انطباعات که بزبان فرانسه واصل آن به لسان انگلیسی بوده بفرانسه ترجمه شده بود، بفارسی ترجمه و نگارش نمود، و تقدیم خاکپای مبارک داشت، فی شهر محرم الحرام من شهور سنه ۱۳۰۲ الهجریه

کتابخانه
مجلس شورا